

اشهد ان محمد رسول الله وورد مواسب لذمه آورده است که ازین قصه سبب مشرفیت سبب علم  
 می گردد اگر خصم مصر گردد با وجود ظهور حجت و سبب وقوع شده است این جماعت از علماء سلفا و  
 خلفا و دانسته شده است بجز کسی سبب کرده و سبب بود نیکو در هر یک سال از روز سبب  
 والله اعلم و درین سال باذان حاکم بن وفات یافت چون خبر فوت او بسبب شریف حضرت سید  
 طحطا و راست فرمود بعضی ازان بر سپردن شهرین باذان و بعضی ازان بابی موسی شمری و نام  
 میعل بن امیه و برخی به معاذ بن جبل از زانی داشت و این باذان در اصل حاکم بود از جانب کسی  
 پس مسلمان شد درین اسلام در آمد چنانچه سابقا ذکر ارسال رسول که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بلوک آفاق و اطراف فرستاد و نامه برسری فرستاد و کسر فرمان آنحضرت پاره کردند که گشت و عمر  
 سال پیش از حجه الوداع فرستاد آنحضرت ابو موسی شمری و معاذ بن جبل را رفیقه الله عنهما بدین شهر  
 را بخلافی بکسر سیم و سکون خارج نموده و آخر معنی جانب تائیه و شهرستان وین و مخلاف وارد  
 مخلاف مغلوب جانب علوت است بسبب عدل و بود از احوال خبر به فتح حیم و نون معاذ از رضی الله عنه  
 در اینجا سبب مشهور و مخلاف ابو موسی بجانب سفلی است و وصیت کرد بایشان که آسان گشت  
 کار بر مردم و دشوار نگیرند و بشارت به پیغمبر و ترسانند و نگرند از ایشان و گفت معاذ که تومی را  
 تومی با از اهل کتاب و چون بیانی ایشان را دعوت کن ایشان را بشماوت لا اله الا الله محمد رسول الله  
 پس اگر اطاعت و فرمانبرداری کنند تر خبر ده ایشان را که خدا بیجا فرض کرده است بر ایشان صدقه  
 را که گرفته شود از انقیای ایشان و در کرده شود بر فقرای ایشان پس اگر ایشان اطاعت کنند باین  
 و در از خوردن او پیرسین کن اگر را هم و نفایس اموال ایشان یعنی چنان کن که از شران و گاو و آن  
 و گوسفندان که اموال صدقات اند نفیس گزیده و چیده چیده بگیرد و در کوهس با ایشان گذارد  
 و پیرسین تیرس از دکان مظلومان زیرا که نیست میان دعا مظلومان و میان درگاه حق که حجابی بود  
 انجاری بعد از ان فرستاد خالد بن ولید را با هم پیش از حجه الوداع در سینه عشر در ربیع الاول بیان آنحضرت  
 یا حاکم اولی بسوی عبد المذان قبیله است بخاران و اسلام آوردند بعد از ان فرستاد علی بن ابیطالب  
 رضی الله عنه بسوی یمن در شهر مضاف ننه عشر در سینه سوار و بست بر او رضی الله عنه بواهی دستار  
 بست بر سر مبارک خود و گویند که آن دستار هیچ بود و در علاقه گذشت یکی از جانب پیش قریب

بدر اجماع و دیگر است از جانب قضا قریب به سیری و فرمود علی ترا فرستادم و بر بغایت تو در بیخ من خود  
 بر بابت ایشان قتال کن تا نخست ایشان بمقتله نکنند انقوم را تحریر کن بر لا اله الا الله که قریب  
 کردند ایمان را امر کن با قنات صلوة اگر اطاعت کردند ترا به فرمائی تا صدقات اموال بر تو خردند  
 و اگر این را قبول کنند شرف مشو با ایشان به بیخ وجه و اما که اعتبار برت میان صلوة و زکوة کجاست  
 و تقدم اوست بر سایر عبادت نه آنکه فرضیت زکوة موقوف است بر قبول فرضیت صلوة و عجبند  
 و بیخ درین حاشیه مذکور نیست مگر از جهت آن باشد که صلوة فرض واجب است و اتمام نمودن صلوات  
 که حق خلقت در آن است و صوم در سالی یک بار و حج فرض عمر است و لهذا در قرآن مجید اتمو صلوات  
 و التوا للزکوة معان ذکر است بر هر تقدیر در نیت تمام باین دو فرضیه اتمام واقع شد و در قصه معاذ تمام  
 مقصود بر فرضیت زکوة واقع شد و منقول است که علی مرتضی در وقت توجع بین عرض کرد که یا رسول الله  
 مراد یار قومی میفرستد که اهل کتاب با اندوین جو انتم و چندان وقوف و اطلاع بر عالم قضا و حکام شریعت  
 ندارم پس آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه علی کرم الله وجهه نهاد و گفت اللهم ثبت لسانه و اجهره  
 لاجرم در عالم قضا بر تبه رسید که زبان معجز بیان رسول خدا صلوات الله علیه و سلم باین منقبت باطن گشت که قضا  
 علی و این منقبتی عظیم است در باب هدایت و حقانیت نیز آمده است که آنحضرت با علی مرتضی رضی الله  
 عنه فرمود و اگر هدایت کج شد خدا بیجا بر دست تو گیر در هدایت است از هر چه طلوع کرده است بران  
 آفتاب غروب کرده یعنی از تمامه دنیا هر چه در دنیا است و اشارت کرد بفضل مرتبه هدایت و علو شان  
 او پس علی مرتضی در آن دیار علم دعوت اسلام اجبا انهم شته و قدم جهاد و محاربه ثابت داشته جمعی  
 کثیر را هدایت نمود در رتبه اسلام در آورده خصوصاً قبیله مهران از اهل یمن که یکبارگی بمکه آمدند  
 پس مکتوبی بحضرت نوشت و از اسلام آن قبیله اعلام نمود و آنحضرت خوشوقت شد و سجد شکر کرد  
 آنگاه سر برداشت و گفت اسلام علی مهران و از بریده اسلامی مرد است و نصحت پیوسته است که حضرت  
 خالد بن الولید را بمن فرستاد و بود بعد از آن علی را بجای او فرستاد و بر داتی علی را بر آن فرستاد  
 تا خمس غنائمی که خالد تحصیل کرده باشد بستاند و هم از بریده مروی است که من در آن لشکر بودم چون  
 انس جدا شد سپایوران میان بود علی کثیر که را که از بهترین کنیزان بی بود اختیار نمود و با وی  
 محبت داشت امر با وی کرد و رفتی و نگاری پیدا شد با خالد گفتتم می بینی این مرد را یعنی علی ما که سپه

بدر اجماع

و گفتیم یا ابوالحسن این چیست گفتی یعنی این مبارزه را شبی که در خمس واقع شده بود از آن دور  
تسم آلی محمد واقع شد بعد از آن نقیب آل علی شد با نزدیکی کردم گو یا از جنه تسمی الله علیه و سلم  
اذن یافت به سمت خمس و ذوالقربی را در آن نقیب است پس در رضی الله عنده قسمت کرده این مبارزه  
در نقیب می آمد بریده گوید چون به نزد آنحضرت صلوات الله علیه و سلم آمد این قصه را بر من عرض کرد  
فرمود ای بریده مگر علی را دشمن شتی گفتی آری فرمود ویران دشمن ندانم اگر با وی دوستی داری در دوستی  
وی بقراری است بریده نقیب او از جنه تسمی الله علیه و سلم از کتیک بود و در روایتی از بریده آمده که گفت  
زندگ خیر آنحضرت ازین گفتا کافر و خبیث و فرمود ایشان علی همان است که از من من از وی مراد است  
شما هست بر کس که من مولا اویم علی مولای اوست و بعین آن شریعت حدیث گفته اند که شکایت  
بریده از علی آن بود که وی وطنی کرده است جای این است بر او این محل بکار نیست پس مسئله  
فقهی چند ادوی است شاید که اجتهاد وی و شهادت علیه بجای رفته باشد و بر بر تقدیر آنچه بر غیر  
عزیر از اطای شان علی و ترغیب بر سولات وی تافع شده یا نشت بران همین شکایت بریده  
از وی بود چنانکه در قصه نهم حدیر بیاید انشاء الله تعالی بریده گوید بعد از آن در میان پادشاهان حکم  
نمود که دوست ترا شد نزد من از علی بن ابیطالب رفته اجباب از بعضی ارباب بیفلس مسکنه ایسا  
علی مرتضی بجانب من بود نوبت بود یکی در سال هشتم تاریخ نوبت دیگر را بیان نکرده اند احتمال دارد  
که در همین یا در سال دیگر بوده باشد و ثابت شده است که علی مرتضی در میان بود که سفر صلوات الله علیه  
و سلم حرام حج است و علی ازین آمده بجزرت ملحق شد چنانکه در حجه الوداع بیاید و از ذوالحجه علیه سلم  
عشر حج کردن آنحضرت است سابقا معلوم شد که فریبت حج در سده ششم یا نهم و قول اخیر راجع و مختار است  
از جهت ثبوت دلیل آن بر تقدیر از جهت اشتغال بر ملت و احکام و تشدید سبانی دین اسلام خود  
حج رفت و ابوبکر صدیق را بکه فرستاد تا مردم حج گذارند و در سده ششم و هفتم مشهور شد این راجع  
الاسلام خوانند و حجه الوداع نیز گویند جهت آنکه مردم تعلیم احکام می نمود و سینه آخرت و دعای که در غیر  
گیری از من مناسک خود شاید که من سال آینده حج نکنم و زنده نامم و اطلاق حجت الوداع بر آن  
است در احادیث و کتب آن در موهب می گوید که این عباس کرده چند شسته که حج الوداع گویند  
و چه آن ظاهر نیست مگر آنکه یاد از تودیع جرات آنحضرت صلوات الله علیه و سلم میکنند و ذکر آن بر این

سولم می افتاد و دانش علم و چون وی صلی الله علیه و سلم فارغ شد از ام غزوات دو فرود غزم نمود و بر آن  
 آمد حج و اعلام کرد و نداد و داد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم پنج می رود و در ستاد مردم را با کتاف و طرف  
 پس قدم زدند بدین خلق کثیر و آن روزی بقعه کعبه شب روزی باقی مانده بود و در آن یکسخت تابان  
 چهارم از وی آنچه درین سفر پندارم جمع شد که از حد حصر و احصای بیرون بودند بعضی نود و هفتاد نفر  
 و در روایتی صد و چهارده هزار در روایتی صد و بیست و چهار هزار و این قول صحیح تر است و گفته اند که هر  
 هر جانبی که نگاه میکردند مردم در نظری افتادند پس روز شنبه برآمدست و چشم ز می بقعه و غسل  
 کرد و سر را شانه کرد و روغن در موی مالیده و مطیب شد و چانه احرامی پوشیده و از خانه بیرون آمد  
 و نماز مشین در بدین گنبد پس بنویس خلیفه آمد و نماز دیگر در آن منزل بقعه گذارد و احرام بست  
 و لبیک گفت آنگاه بر نماند خورد که تصوات نام داشت سوار شد و چون ناقه برخاست دیگر بار تلبیه گفت باز  
 چون بر پشته که بر بریده است بالا بر آمد و دیگر بار تلبیه گفت و از اینجا است اختلاف روایات که بعضی بعد از  
 نماز گفته اند نزد شجره که در آن وقت بود و آن آن مسجدی است که او را مسجد شجره گویند و بعضی روایات  
 بعد از استوار بر ناقه آمد و بعضی بعد از بر آمدن بر در پشته بیداد هر کس هر وقت که شنید که پیش از او  
 نشینده بود همان را روایت کرد و بحقیقت ابتدای تلبیه بعد از نماز بود و همین است سنت نزو امام  
 ابوحنیفه و امام مالک در روایت مشهوره از امام احمد گفت لبیک اللهم لبیک لا شریک لک ان الله  
 و انعمت لک و الملک لا شریک له و در صحیحین تلبیه باین عبارت آمد و لبیک اللهم لبیک لبیک و سبحان  
 و الحیرتی یک لبیک و الی غیره لبیک و عمل و آواز بلند میکرد و تمام صحابه صوابه صوابان الله علیه شنیدند  
 و فرمود آواز بلند کنید که خبر غسل نزد من آمد و هر که در آن گمراهی با خود را تلبیه گفتند آواز بلند  
 با حرام و بعد از تلبیه دعای کرد و میخواست از خدا رخصت او را و در حال حینت را او استعاذه میکرد و از نماز  
 و مرکب وی شتر بود بران پالانی بود گفته و بالای شتر شغوف و نه محل و نه هرج و نه خوف چون  
 بنزل عرج رسید غلامی از آن ابو بکر رضی الله عنه در عقب مانده بود شتری که از آن بنامه صلی الله علیه  
 و سلم و ابو بکر رضی الله عنه بودند وی بودند انتظار کردند که برسد چون رسید شتر با خود داشت  
 ابو بکر رضی الله عنه فرمود شتر کجا است گفت گم کردم ابو بکر برخاست و او را بر سبیل تادیب نمود  
 و آنکه باعث بران ابو بکر را بجهت گم کردن شتر تلبیه آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم جهت توبه نمود

که غلام وی کرد آنحضرت بسم میگرد و فرمود محرم بله مینید که چه میکنند انظر و الی هذا المحرم بالبیع فنیاه  
 برین چیزست نفرمود از زجر قبیح و فساد احرام و چه جز این با تمقدار نهایت جزا واجب نشود و از  
 روضه الاحباب معلوم میشود که آخر زابله یافته شد چون با بوار رسید به فتح مکه و سکون موحده و با بوار  
 آن بفتح و او و تشدید ال مهله که نام دو موضع است سبب بن شامه یعنی بفتح جیم و تشدید ثانی شامه  
 حمار وحشی بهدیه آورد زنده این حدیث بخاری و مسلم است و در روایتی از مسلم بهدیه آورد و عجز حمار بود  
 که می چکید از وی خون در روایتی شق حمار وحشی را و در روایتی عفتوی را از گوشت صید و در روایتی  
 پای حمار وحشی را پس آنحضرت آنرا قبول نکرد و گفت ما حرمانیم گوشت صید نمی خوریم و در خوردن  
 محرم گوشت صید را روایات متعدده و اقوال مختلفه آمده است تفصیل این در شرح سفر السعاده  
 مذکور است و چون بودی عثمان رسید فرمود بود و صلح علیها سلام و در بنوادی می گذشتند برود  
 شرح حمار ایشان از لیت خرا و از اراکاس ایشان عباهای پشمین و در ابا ایشان گلبهار  
 تلبیه میگفتند حج را این روایت احمد است و در روایت مسلم آمده است که چون بودی از زرق  
 گفت موسی را دیدم که درین وادی میگذاشت و بر دو انگشت او گوشهای خود نهاده فریاد تلبیه  
 میکند و در صحیح نیز آورده و لیکن تعیین وادی نکرده و لفظ وحی این است که گفت گویایم بنیم حجه  
 را که فرودی آید از وادی تلبیه میکند کذا فی المواهب اللدنیة و در معنی این حدیث اقوال است  
 یکی آنست که این خبر است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حالی که انبیا علیهم السلام در حیات ایشان  
 بود که هیچ معتمد و احرام می بستند و تلبیه میکردند وحی کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و قول وی در حدیث مسلم که موسی را دیدم در حدیث بخاری گویایم بنیم حجه کمال علم و یقین  
 است بدان گویا که الآن می بیند آنرا و بعضی می گویند که این رویای منام است که آنحضرت صلی  
 علیه و سلم در منام ایشان را با حال دیدم درین سفر یا پیش از آن و الا آن بعلاوة حال حج تکرار  
 نمودند بعضی گویند که مراد حقیقت آنست چه انبیا صلوات الله و سلامه علیهم جمعین زنده اند پس  
 اگر حج بیایند چه مانع است و حج ایضا است درین سال بود که آنحضرت علیه السلام حج بر آورده بود و  
 ایشان را درین حال بدید و جامه میگویند که ایشان زنده اند در قبر خود یا در بهشت و لیکن این روایح  
 مطهره ایشان متمثل شود و تجدیدی نیز بر هر جا که می خواهد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم

در شب مسری موسی علیه السلام را هم در فرش دید نماز گزارنده و هم در آسمان دید و این بسیار متشابه هم  
در نقطه نماید و هم در تمام در حقیقت از قبیل کشف عالم مثال است چنانکه در باب این کشف را می باشد  
و بالاتر ازین کلامی است پس عالمی که در ک عقول مجوس تخفیف ناسوت بدان سپرد و آن ایبره است  
که می گویند که آنحضرت علیه السلام ایشانرا سپردن حال دید که در حیات خود داشتند و این عالمی است  
که در آن ماضی و مستقبل نیست هر حال است و این سخن در رسائل بعضی ازین طائفه در تحقیق زکات  
و مکان مذکور است و مسطور است و الله اعلم و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرف رسید بر وزن  
نام موضعی است بر یک حله از کعبه عالیته را ایضا الله عنها حیض آمد مخزون شد و در آن گشت فرود  
چرا سگری مگر حیض دیدی فرود آری فرود اند و گویین مشو این را خدا تعالی بر تو تران آدم علیه السلام  
نوشته هر عملی که حجاج میکنند مکن اما طواف کعبه شریفه مکن بجهت آنکه در سجده و حائض در سجده بر آن  
جائزند و عالیته رضی الله عنها احرام بعبه مجربسته بود چون بر آوردن عمره متعذر شد آنحضرت علیه السلام  
خواست که حج در عمره بحسب آرد و او را قارن گردانند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز قارن بود فرود  
که غسل کن و احرام بکن بر بند و احرام مستحب حائض نفسار درین حالت جائز است غسل بکنند و احرام  
بر بندند چنانکه در زوی اخلیفه سما بنت عمیس که زوجه ابو بکر رضی الله عنه محمد بن ابی بکر از این  
حکم شد که غسل کند و خرقة بر بندد و احرام کند و در آخر عالیته قضای آن عمره که از وی فوت شده بود کرد  
و آنحضرت علیه السلام برای در آمدن که غسل کرد و لبه از لبه شدن آفتاب از راه بخون بفتح ماکله  
و ضم هم که نام کورستان مکه است که آنرا معلما گویند و کذا بفتح کاف بی بدین نام آن جبل که در آنجاست  
بکه در آمد و متعارف دیدی زنگار در آمدن بکه وقت سحر است و اگر چه بوقت منور و مبارک است اما وقت  
چاشت است یعنی و بگردارد و عطا گفته که اگر شما خواستید در شب در آنکه حضرت رسول علیه السلام بود  
و نام روز در آمدن مجرب بود تا مردم به بینند و اقتدا کنند و چون سید شیبیه که آنرا باب السلام  
گویند پرسید و کعبه را مشاهده کرد و ایند عاخوانده اللهم زد بیک تعظیما و تشریفا و تکرما و مهابة و  
بعضی روایات آمده اللهم انت سلام و ناک سلام و نیا ربنا بالسلام اللهم زد بذا البیت تشریفا و تعظیما و تکرما  
و مهابة و در آنرا این در مدین حجه در عمره تکرما و تشریفا و تعظیما و تکرما و مهابة چون در سجده در آمد است سوسه کعبه  
بدان شد و بجهت مسجد گزاردن مشغول نشد و طواف کرد زیرا که بخت مسجد بیت الحرام طواف است

چنانکه

چنانکه بخیزد مساجد دیگر نماز است و طواف که نماز در دو جهون برابر حجره و از سید استیلام کرد بود  
 و او آنرا در میان این که در آن تراخ کرد چنانکه چنانکه گفته اند این گفته است در سفر السعادت در  
 فوج نشسته بکعبه و تامل در زمین گفته و حدیث و نیز درین باب گفته که کرده اند بعد از استقامت شرح  
 در طواف گفت که در نماز کعبه بر دست چپ خزانگی است و این طواف بی توهم است بطواف تحفه نیز گفته  
 و هیچ نماز ادعای آن در صورتی که در آنجا نباشد و استغفار و سلامت است شده باشد هر  
 و در میان هر روز در آن بیان رجب اسود که آنجا است رجب گمانی الدین است و این اثره خسته  
 و آیه انوار و این ماجه از اول رجب یعنی از آنکه در اول آیت آید و روز زیاد کرده اللهم  
 علی بنی اهل بیتک انعم و العاقبة فی انعم و اولادک و اولادک و اولادک و اولادک و اولادک و اولادک  
 و عابره را در گفته که تغییر در عاقبتی رفته است به است بر او بود اگر آید هر که درین بینقران و اثره  
 کنند حسن است و در سه شوط اول تقبل است و گویا از تزیین می نماید و چون گشتی میران در نماز  
 و این نفس را در آن گویند بفتح هم و در کعبه مبارک را از فضل رست برکت و در هر ساله مقرر است  
 انداخت و این را اصطلاح خوانند درین نیز مخصوص سه شوط اول بوده در چهار شوط آن چهار شوط  
 و هر نوبت که بر حجر اسود رسیدی به شارت کردی خوبی که در دست مبارک در شستن و آب چوب را بود  
 و ادوی و آن چوبی بود کوتاه کج مشابها به زبان و در دست مبارک است اثر اوقات می بود  
 درین روز طواف نیز در دست مبارک در شست و درانی غنچه که خادمان بر آن است شست و غیره  
 سید است که اقا و او در برابر کعبه بمالی از یک از ارکان بیت است و بجانب بر دست شارت  
 کردی بدست یا چوب این ثابت نشد که دست خود را چوب را بوسه و ادوی و در بعضی روایات  
 استیلام بدست آمده است از اسود این ثابت نشد که آنرا بوسه بعد از بوسه مبارک و کعبه را  
 خود را بر آن می نهاد در حالت استیلام میگفت بسم الله اشترک و گاهی پیشانی می نهاد و بر آن  
 سجده میکرد و نگاه می بود سید و وی دلذنی که طالبان دعا شقان را در بوس کردن آن است  
 لب شریف مصطفی صلی الله علیه و سلم نهادن دست و هر سوکول آن وقت حال است و زمان  
 وقت از تعبیر آن کوتاه است فوق این نشانی بنجد اما بخشی و این دو موضع است که تعبیر یافته  
 و دست لغز خلق در آن رسیده است یکی حجر اسود دیگر فارجهای خود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

در وقت هجرت در آن در آمده و نشسته بود و چون از طواف فارغ شد بمقام ابراهیم علیه السلام آمد  
و مقام ابراهیم نام سنگی است که در وی نشان پای مبارک ابراهیم علیه السلام است و مردی از نجاشی  
است که این سنگ در آنجا نهاده اند و این آیت را بخوانند و آنجا من مقام ابراهیم علیه السلام در کعبت نماز  
در آن مقام بگذارند و مقام را در میان خویش و کعبه گسترانند و گذاردن در کعبت بعد از طواف واجب است  
نزد ما و در هر جای که بگذرانند از مسجد جائز است و افضل آنست که در مقام ابراهیم علیه السلام بگذرانند و در کعبت  
اول فاتحه خوانند و قل یا ایها الکافرون و در کعبت ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ  
شد باز توجع اسود استیلام کرد پس از درمیانی بیرون شد و بسوی کوه صفا رفت و چون نزدیک  
صفا آمد این آیت خواند ان الصفا والمرود من شعائر الله و گفت ابدار یا ابدار الله پس بالاه  
صفا بر آمد چنانکه کعبه را توان دید و بر بالای صفا ایستاد و کعبه را استقبال شد و تکبیر فرمود و گفت  
لا اله الا الله و صده لا شریک له الملك وله الحمد وهو على کل شیء قدير لا اله الا الله و صده  
و صده و هزم الاخراب و صده و در روایت دیگر و صده زیاده آمده و دعا کرد و فرمود اللهم انق ملک  
موجبات رحمتک و خراجم مغفرتک و اعصمته من کل بر و سلامت من کل اثم اللهم لاتره کننا و نوبنا  
الاخره و لا تبنا الا فرجه و لا کرنا الا کشفه و لا حاجه من حاج الحاج الیها و الآخرة الا قضیتها سیه یا رحمن  
مذکور گفت و میان آن دعای کرد بعد از آن فرود آمد و در موطا از ابن عمر این دعا نیز در مقام  
است اللهم انک قلت او عونی استجب لکم و انک لا تخلف المیعاد و انما سالک کما بهیتی للسلام  
ان لا یتیزه منی شیء یوفانی و انما سلم و بعد از آن فرود آمد بجانب مروه رفت مردیست که در میان  
صفا و مروه بیفرمود رب اغفر وارحم انک الاعز الاکرم و نیز چون از صفا فرود آمد سعی نمود و چون  
از ولوی بگذشت باز ایستاد رفت و الا ان الامتی بر کتفهای محل سے در دیوار حرم نهاده اند  
که آنرا بن لبلیس الاخرین گویند و از صفا مروه میرفت و از مروه بصفا می آمد سفت باز بخین  
بودم سعی کرده کرد و هر گاه مروه رسیدی همان از کار و دعوات که در صفا خواندی در مروه نیز  
خواندی و پیاد سعی کرد چون بسیار شد از دحام مردم از جهت سرعت اهل سعی و مردم دیگر که  
بتماشای جمال جهان آرا او بر آمده بودند بر نایقه سورش پس میگفتند مردم هزار سال الله نداء  
محمد تا محذرات و ابکار از خانها بر آمده بودند و بنود پیش آنحضرت هر قطر دود و در باش و پوشید

چند





حضرت این روز و این ماه و این بلد و مراد بر روز عرفه و بماده ذی الحجه و بیا که منظمه است و فرمود حضرت  
از هر جا بلیت ننموده شده در زیر پای من یعنی از هر چه از رسوم و اوقاف جا بلیت بود ابطال کردم  
و کان تم کین ساختم و خوب را عادت است که در امر که آنرا باطل و نابود سازد تا که بارنگر و آن  
مجموع بدان نماید که آنرا زیر پای خود کردم و فرمود خونهای جا بلیت همه موضوع و بدست یعنی هر که  
بر دیگری دعوی خون است که در جا بلیت واقع شده بود اکنون آن دعوی بر طرف کردم و بدست  
و اهل خونی از خود من است که آنرا ننهادم و بدست ساختم چون این رسمه بن الحارث است و این رسمه  
مدینه سعد است و میگرد و شیر می خورد و چنانکه آنحضرت نیز درین قبیله شیر خورده بودند و این رسمه  
بود یار قناع و حارث بن عبد المطلب هم رسول الله صلی الله علیه و سلم و همیه این رسمه می بجای است  
و این بود از آنحضرت و نام پسر و ایاس بود که شیر خورد درین سعد که در محاربه که میان نبی سعد  
و بنی نضیر بود با این پسر رسید و کشته شد و بنوع عبد المطلب دعوی آن خون بر ایشان داشتند و حضرت  
علیه السلام آن خون را در ساخت و بنوع عبد المطلب از دعوی آن باز داشت و فرمود با جا بلیت موضوع  
است و قریش را عادت بود که در جا بلیت برامی خوردند و دعوی این دیون که بر ما بود بر یکدیگر داشتند  
این دعوی را نیز افکن و باطل گردانید و فرمود اول برامی که می افکنم برامی عباس بن عبد المطلب  
است و درین خطبه وصیت بر امانت و ملاحظه زمان و احسان در حق ایشان و حقوقیکه از آنراست  
بر شوهران و شوهران راست بر زمان بیان کرد و فرمود بر بنی بر و پرستید خدا را اجل جلاله در حق  
زمان که گرفته اند از ابا مری و عهدی و استحل کردید و تقرب نمودید فرج ایشان از به کلید و  
و حکم دی تعالی و فرمود در شمار است برین زمان که پسر نگر و اندر ششها شمارا به هیچ کس که شما  
کرده سیدارید آنکس را یعنی مردیگان را از خود جدا ندهند و اگر نکنند این امور بر زمان ایشان از ابا مری  
نحت مولم و مر زمان را بر شمار ذق و کسوت بی عروت و انصاف است و فرمود و به تحقیق گذر شد ام  
در بیان شما چیزی که هرگز گناه نشود اگر جنگ زیند بدان و این کتاب خداست عزوجل و بعد از خطبه  
خواندن و وصیت کردن پس از صحابه رضی الله عنهم و فرمود فرود قیامت پرسیده خواستید شد شمارا  
ازین که چه معالجه کردم با شما و چگونه زندگانی کردم میان شما شما چه جواب خواستید و او چه جواب گفت  
و چه گواهی میدید گفتند گواهی میدیم که تو فرمودهای خدا را بار بار میگوئی و نصیحت بودی کردی

و آنچه بر حق است بر او از او می رسالت و دعوت گذاری و امامتی که نزد تو بود او اگر دی و جهاد در  
راه خدا نمودی پس بگشت شهادت را بسوی آسمان برداشت و بگردانید و سر بر زمین فرود آمد اللهم قسم اللهم  
اشهد و فرمود ای گروه مسلمانان بدانید که هیچ سپنهار اصاف و پاک گردانیدگی خلوص در میان گیر  
نیکو خواهی برادر مسلمانان دیگر لزوم جماعت مسلمین فرمود باید که حافظان جمیع آنچه گفته ایمان  
برسانند و در حالتیکه در عرفه ایستاده بودم افضل ثبت الحارث ماورعب الشریح عباس زینلی اشهد  
عنه ما حمی فی سرای فرستاد و قبح را استد و شیر را بیا شامید چنانکه بر زمین میزد و دستند که  
روزه نیست گفته اند که روزه عرفه سنت است مگر بر اوقات عرفات تا نصف نایع از کار نایع  
بعد از آن از راه فرود آمد تا بلال بنی الله عنه بانگ نماز گفت و اقامت بر آورد و نماز ظهر و عصر را  
جمیع و قصر کن ابرو یک اذان دو و اقامت در میان صلواتین نمازی دیگر در سنت نقل صحیح است  
و این را برای تعجیل در قوت و قصد است در زمان دعا بود و نجاست نیکو نیک که آن چه مقام است که در وقت  
فرض از بر سر خاطر نقل ترک کنند بگویند که آن عرفات است که در وی فرض که وقت عصر است حکمت  
نقل که دعا برفعات است ترک کنند بعد از آنکه جمع بین صلواتین در وقت جمع علیه است بیان است  
است نزد خلیفه اجبت این روز است جمعی شافعی نیز بر آنند و نزد اکثر شافعیه از جهت سفر و آنکه اهل مکه  
و غیر ایشان از آنجا که مسافر نبودند جمع کردند و آنحضرت ایشان را از آن منع کرد و تقریر نزد رسول  
بر آنکه جمع بویک بودند سفر مگر آنکه گویند که این حکمت متابعت و حجت پیغمبر علیه السلام بود اما قصه خود  
بجست سفر بود البته در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه گفتین فرمود تا من  
ای اهل مکه نماز خود را که با قوم مسافر کنیم چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نماز فارغ شد سوار شده و فر  
آمد و من که عرفات که از جبل ارحمت گویند نزدیک آن سنگها سیاه بزرگ که آنجا است و آنجا نماز  
در یک در آمده و مردم آنرا مبلغ آدم گویند گفته اند که تعیین موضع و قوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بان شخص معلوم نشده اما اگر نزد آن محراب است ایستاد و در ساعت در هر مکان در آن کند که در وقت شریف  
را در یافتند و بر آمدن بر آن کوه چنانچه خبر نیست و لایب آنحضرت علیه السلام نزدیک همین محراب است  
قلبه با ستون پشت نشسته شروع در دعا و تضرع و تهنات نمود و تضرع و تهنات در مقام بسیار مطلوب است  
و اگر بجای است و بدعوات قبول عبادت است و در وقت دعا و تهنات بر زمین برشته بود و چرخها بر زمین

سکین و عاکه و رین روزها نور است بسیار است و در آنچه در سفر سعادت مذکور است کفایت است  
 و گوید عا طویل است که در او روزه کوی است و فرموده فاضلین است که من و پیغمبران که پیش ازین بودند  
 درین روز خوانده اند این است که لا اله الا الله و عدله لا شریک له الملك و اله و هو علی کل شیء قدير  
 تا آفتاب تمام خوب کرد روز نشد و در روز عرفات این آیت نازل کرد و ایوم اکملت لکم دینکم است علیکم  
 نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا و افاقیه انوار ایمان و ادار اطار رحمت و فتح ابواب قبول و اجابت  
 تراز کم و ستوانی است و در حدیث آمده است که دیده نشد شیطان خوارتر و جبرتر و غم و غصه خورنده تر  
 روزی چنانکه در روز عرفه بجهت سانه می بیند از نزول رحمت و عنقریب گنابان پسران آدم گردید در دیده  
 که دید هر کس را علیه اسلام که ترقیب پیدا و صفوف ملائکه را و گفته اند بد بخت کسی است که درین وقت  
 بایستد گمان برد که آمرزیده نشد است و نیز در حدیث آمده است که بیایات ماضی کند حق عمل و عطا  
 بر فرشتگان بادریان و میاید یا ما و چه چیز خوب است اندر ایشان که ترا کرده اند بر سر سن خانمان و در اول  
 و اولاد خود را و آمده اند در روز که در سن سیزده و آلوده کنان آرد و آدم ایشان از آتش دوزخ و آرزوی  
 گنابان ایشان زویر که یکایک عین بقوت آمد و در آن وقت حج کفایت است و میباید که تا در باب آفتاب  
 بایستد زیرا که ستیا در سوخته صلوات الله علیه و سلم تا آفتاب خوب کرد و در عرفات این آیت نازل کرد پس  
 اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام دنیا و افاقیه انوار ایمان کرمه بسبب ذوق و سرور و عیب  
 اهل اسلام نشانی است و اما این و روز نشناسان از اینجا قرب زمان رحمت و حلول رحمت فتمیله  
 شکسته دل شد چنانکه صدیق اکبر در وقت نزول سوره اذ جاء نصر الله و فتح نیز بیان معنی سوره شد و گفته  
 کرد چون بعد از خوب افاضه کرد در روزان شد از عرفات سامه بن زید را در وقت خود ستا و چهار شکر کشید  
 میباشند و میگفت ای دربان آ امیده باشید و ساکنید که نیکی نداشتن است و بر سر کار می درجید  
 نمودن است و در حقیقت سکینه و تقار منوب سکون و راج و در روز استقرار آمده حضور و عطا است  
 حال جمعیت مال است و حرکت و غمطاب بسبب تشوش قلب و تقرب باطن پریشانی خاطر و بیجا منع از  
 و درین روز غمطاب نمودن است و در یافت جماعت در نماز که بعضی بخردان و ایلهان کنند بر این است و از  
 قارین بکسر بر بر صیغه تنبیه که نام رفته تکراره است یکی بیان عوفه و فرقه و دیگر بیان که و بنا بر جمع کرد  
 همان طریق که در فتن عیدگاه و مسکنک میباشند از رعایت مخالفت راه فتن و آمدن بر گشتن عرفات

بجای

پیرسلوک و شت که از طریق فحیت بفتح ضاد و جمد آمد و لغو نمین برگشت و در انامی طریق چهار شهر از انکی  
 فرود داشت چنانکه میان سیرج و بطلی سیرت و چون بزنج جای رسیدی بقدری بشتاب برآمدی و چون  
 بلندی رسیدی ز نام ناقه فرود گذشتی تا با آسانی بر رفتی و در مجموع راه بلبلیه سگفت و در راه میل کردی  
 از شتاب راه دو کوه را گوشت و فرود آمد و لغو نمود و وضوئی سگ ساخت نه سبایغ و اکمال آن چنانکه  
 برای نماز عیاضت اسامه گفت اهلوه یعنی نماز مغرب خواهی گذرد یا رسول الله فرمود نماز بیشتر  
 است یعنی در مزدلفه یا نماز عشا گذارده خواهد شد پس سوار شد و بفرود آمد که مکانی است میان منا  
 و عرفات و قریش در جابلیت همین جا وقتون میگردند و بعرفات نیز رفتند و میگفتند ما بسیار کرم خدایم  
 از حرم بیرون نرویم و در مزدلفه وضوئی کامل ساخت و فرمود تا اذان گفتند و اقامت کردند و نماز تمام  
 بگذارد و پیش از آنکه بارها فرود آمدند و شتران فرو خوابانند و چون بارها فرود آوردند باز اقامت گفتند  
 نماز خفتن بگذارد و از بس خفتن با ننگ گفتند و میان فرض مغرب فرض عشا بیخ نماز نگذارند و  
 از اینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا یک اذان دو اقامت بوده چنانکه در عرفات بود میان  
 ظهر و عصر و حدیث بخاری و مسلم از اسامه بن زید چنین آمده و در سبب زفر و شافعی و نزد امام ابوحنیفه  
 و بر داتی از احمد بسیاری از ایامه یک اقامت گذارد و این روایت نیز از ابن عمر صحیح مسلم آمده و از هر  
 سخن نصح آن نموده و ترجیح کرده اند این حدیث را بآنکه چون عشا در نیجا در وقت خود است با فرود اقامت  
 و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج شد بز یادتی اعلام و الله اعلم بحقیقت  
 علیه السلام بعد از ادا عشا بخواب رفت تا صبح بیدار شد و چهار شب نکره با وجود کمال موعظت بران  
 جهت رعایت اعتدال در رعایت حق بدان پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت بگذارد  
 پیش از وقت چنانکه نظر لطایف بعضی احادیث گمان می برند و آنکه در بعضی احادیث واقع شده که کمال  
 از وقت گذارد و مراد پیش از وقت معناه ظهور صبح ظهور تامی شب است و به تحقیق ظاهر شد طلوع فجر  
 بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم لوجی یا لوجی یا لوجی و بر مردم شسته بود پس ارشاد و شعر حرام آوردن  
 علی است در میان مزدلفه و بران عملی نکرده اند پس در شعر ایستاد و رو بقبله آورد و بعد از آن  
 و اتمثال مشغول شد و در سفر السعادت از ابی داؤد و ابن ماجه از ابن عباس بن مرثدین آورده  
 که آنحضرت در آنکه مرامت خود را در عشا بفرموده بفرست جواب آمد مغفرت کردم که ظالم را که البته او را از

معلوم بگیریم پس فرمود آنحضرت پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را بهشت می خطالم بخشه  
در الوقت جواب ایند عا نیامردن در نزد حق صبح کرد اعاده گردانید و هارا جواب آماجابت کردم آنچه  
خودستی بخندید آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله ما در ویدر آنقدر  
تو باد این ساعتی نبود که تو در اینجا بخندی همیشه خندان دارا خدا تعالی ترا فرمود عدد و ان شاء الله  
چون در سنت که اجابت کرد حق تعالی دعا مرا و بخشیدت مرا خاک بر سر رخیت و بواوید فریاد کرد پس  
در خنده آورد مرا آنچه دیدم از طبع و فرح و می و گفته اند که مراد بابت در اینجا و تقان عوفه اند و اینجا  
گفته اند بعضی که حج مکرم حقوق اعباد نیز میشود و طبرانی گفته است که این محمول است بر آن که تو کرد  
و عاجز آمد از وقایع حق تعالی نیز مانند روایت ابی داؤد و ابن ماجه آورده و گفته این شواهد بسیار است  
اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و تعالی در حق تو است و ظلم نیز ما دون تو  
است و با حمله حقوق الله استقصور است از حجاج در حقوق عباد خلایق است و فضل الله و اسع  
ظاهر احادیث عام است و الله اعلم و در تفسیر و تملیل و ذکر بی بود تا طلوع آفتاب نزدیک شب  
بناروان شد و درین نوبت فضل ابن عباس را روایت خود ساخت و اساسه بن زبیر در میان  
قریش پیاده میرفت و درین راه فضل ابن عباس را گفت تا سنگر زره بر سر می جمار بر دار کلا  
از خود خرد از صدق از ابن عمر مثل بغره غنم آمده و این در خصی خدمت گویند به فتح خا و سکون و آل  
بسمتین و اگر بزرگتر ازین بیارند نیز جائز است و خلایق سنت است پس هفت سنگر زره بر حیدر از  
زمین و بر رسول صلی الله علیه و سلم داد و اینها برای امر و زکروز عمید است برای می حیره الحقیقه  
کفایت میکند و اگر بر سه روز دیگر بر دار و بقا و باید بروشت هفت بر سه روز عید و شصت سه بر سه  
ایام تشریقی هر روز است و یک و بعضی گفته اند که این بهتر است و عادت درین زمان همین است  
و بعضی گفته اند که اگر ازین سه بیشتر بر دار و بهتر شاید که بعضی از آن در جا بیفتد و کم شود اما در حدیث  
بیان هفت واقع شده و حضرت بکف مبارک خود آن سنگر زره را از غبار پاک میکرد و نزد بعضی  
اگر بشوید بهتر است و در سه بجای نخس و قول است و درین راه زنی از قبیله نطم بطع خار جمه  
و سکون تا شش و هفت عین جمله لغایت جمله مثل آن مرد سوال کرد که پرسن مردی بیست و بر پشت  
شترنی توانم نشست و ما حج کنم از جانب وی فرمود نعم و فضل بن عباس که روایت آنحضرت بود آن

زن نگاه میکرد و آن زن بوی نیز نگاه میکرد و بود فضل بن عباس خوش رو و خوش سو و سفید چنان  
 حسن پس آنحضرت دست مبارک خود را پیش روی فضل جاب می خست از نظر کردن ایشان بیکدیگر و در  
 روایتی آمده که آنحضرت پیچید گردن فضل را گفت عباس چرا پیچیدی گردن ابن عم خود را یا رسول الله  
 فرمود دیدم مرد جوان از زن جوان را پس امین نشدم بر ایشان و سوگند شیطانی را و پهرین راه پیر من  
 پیش آید و از مادر خویش خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان شده و اگر بر شتر می نیم بیم پلنگ است آیا حج  
 بگذارم از جانب وی فرمود اگر بر باد تو دین می بود دین او را می گذاردی یا نه گفت ندی می گذارم  
 گفت پس حج از مادر خود بگذار که دین خدا بگذار دین اولی است و درین حدیث دلالت است بر جواز ایضا  
 و حج و درین مسئله تفصیلاً است مذکور در فقه و چون در بلن محرم مییم و کسبین ممله شده رسید که او  
 است در اول مناشتر ساخت را ندو به تعجیل ازان وادی بیرون شد و این سنت است بر راکب  
 اگر پیاده باشد هم نیز بگذار و در وان شد این و اوست که رسید اصحاب قبل را آنچه در قرآن مذکور است  
 و ازین جهت این را تحس و اتس که قبل درین محل بکنید و در ماند و تحسیر در لغت عاجز و در مانده و  
 گردانیده است و این وادی عاجز و منقطع گردانیده قبل را از سیر یا اصحاب قبل از آمدن مکه  
 و عادت شریف نبوی صلی الله علیه و سلم این بود که از موضعی که بر دشمنان حق بلاد و عدلی فرود آمده  
 به تعجیل بگذشتی چنانکه در سفر غزه بود چون بقریه لوط و خاشاک ایشان رسید و گذشت و محابرا نیز  
 امر کرد تا ازان زود بگذرند و همچنین براه سیانه سنامیر اند تا اسفل وادی وقت پاشت آمد و برابر حرم  
 باستاد و جمه اصل یعنی حصاة است یعنی سنگ زه پس ازان غالب آمد بران مواضع که دران می  
 می کنند و آن سه مواضع است جمه اولی بجانب سجد خیف که چون از مزدلفه از راه میانه میان اول  
 بروی بگذرند بعد ازان جمه وسطی بعد از وی حمره عقبه و عقبه راه بر آمدن کوه و این جمه در وان کوه  
 واقع شده و این بجانب مکه است پس در اول روزی که از مزدلفه آمد ازان دو جمه اولی و وسطی گذشت  
 برابر این جمه آمد و باستاد و کعبه مکرمه را بجانب چپ گذاشت و منار بجانب روئین رست سواد کعبه  
 منگناز بلنگ انداخت و با هر یک یک سبکفت بر می جبهه سوان درین روز بود و ایام تشریق که در می جبهه است  
 تمام کوه پیاده کرد و اگر از انیر سواره کنند نیز جائز است و لیکن اولی و افضل پیاده است چنانکه در سنت آمده  
 و بعد از می جبهه قطع کرد و بعد از می جبهه با بر گشت نزد سجد خیف بفتح خارجه و سکون تخانیه و سجد

مخدر از جبل و مرتفع ایزل آب را گویند و آن سجدی بزرگ است در نهاد و گنبدی که در سخن است  
 مکان پیغمبر است صلی الله علیه و سلم دوران مقام که منزل بود و خطبه بلعج خواند چنانکه آواز به مجموع خلایق  
 که در اندرون قیما بودند رسید و این سیدان آواز از دور و نزدیک شنیدند آن امر ایشان را چنانکه  
 معجزات آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و در خطبه اعلام کرد خلایق را بجز است در ذکر و فضل آن  
 نزد حق سبحانه و فرمود زمان گردید بر ابلت و وضعی که اول درشت در روزیکه میداد خدا تعالی  
 آسمانها و زمین را سال دو از ده ماه از آن جمله چهار ماه حرام سه ماه متوالی ذوالنقده و ذوالحجه و محرم چهار  
 حبس میان جاری و شعبان فرمود خونهای شما و اما کما شتا و آبرو با شما حرام است بر یکدیگر فرمود  
 نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و برسد شمار از کردار شما و انا و آگاه باشد باید که نگردد بعد از آن  
 گواه در روایتی نگردد بکار که نزد بعضی از شما گردان بعضی را و ایند که هر یک میکنند حق خدا و خلق بر  
 خویش میکنند و انا و آگاه باشد که من بر اینم حکم پروردگار انشا و فرمود خداوند تو گواه باش باید که ساند  
 این احکام حاضر بنائب و مردمان فرمود تا مناسک حج بیاورند که شاید دیگر از من حج نکنم و امر کرد بسمع و طاعت  
 و فرمان داری کنید ایشان را ما دام که کتاب الله بخوانند تا الف و یاء و نون و شبعیت بگویند و بکنند و فرمود خداوند  
 و صلواتی بر شما که در طبیعت او امر که در خلقیت برکم و داخ کرد و از آنجا به جراه و آن موضعی است مشهور  
 در میان بازاری است که آنرا بنجر لیس میگویند و مجموع صد شتر بود شش شتر بدست مبارک خود بخورد بعد از آن  
 عمر شریف و آمده است که نزدیک آورد و میشد پنج شش شتر تا شکر کنان نزدیک باشند و از جام نوزده  
 و بر یک خود از نزدیک آنحضرت می آورد و درون بنجر تا نخست او را بخورد و بی بخت شتر البیاض تفری کرم الله  
 وجهه امر کرد که بخورد و او را شریک گردانید و هر دو امر کرد تا از هر شتری قطعه لحم گرفته و در یک اندام خسته شد  
 گوشت شوربای آنرا با علی کرم الله وجهه تناول فرمود و علی را امر بان داد که پوستها و بکند شتر از سبزه  
 قسمت کنند و جزا از آن چنینند و اجرت پیش خود پروردگار روایت مسلم از جابر آمده که حج  
 کرد آنحضرت از جانب نسا شریف خود گاو ویرا و در روایتی شکر کرد از عایشه رضی الله عنها گاو ویرا گویند که  
 اینوزر گوشت نیز حج کرد و چون از آن خارج شد اعلام کرد که همه زمین سنا شتر است و بنجر مخصوص نیست  
 اما کن پس حلاق را طلب فرمود و حلق کرد و چون حلاق که شتر فتح نیم و کون عین من عبد الله تفری  
 عادی قایم الاسلام است بر بالای سر پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایستاد و دست در دست گرفت نظر کرد

در



در وی سخن این گفت یا عمر ای کنگ رسول الله من شمتنا فینه و فی یک الموی سے معترقا و انیتا بر خود  
 بزرگ گوی خود و حال آنکه در دست تست است و یعنی بسیار باش و قدر نعمت بدان پس گفت معروا شمت  
 یا رسول الله این استیادان قدرت یافتن من در مقام هر آئینه نعمت خداست بر من شمت است و عی  
 بر من قال اهل گفت آنحضرت آری هم چنین است و از نعمت های عظیم است انگاه اشارت فرمود بکلی  
 تا ابتدا بجانب رست کند ظاهر مراد جانب رست آنحضرت است و در حدیث متفق علیه که در مشکوٰۃ آمده  
 تصریح بدان آمده و صحیح همین است و بعضی جانب رست حلاق اعتبار کنند و چون از حلق جانب رست  
 خارج شد آن موها را قسمت کرد بر حاضران و اشارت فرمود تا جانب چپ را نیز حلق کرد آن مجموع را با  
 انصاری زوج ام سلمه که ام انس بن مالک است و افزون از محبت در بعضی روایات آمده که ام سلمه و او  
 و ابوطاهر از موها جانب رست نیز نصیب یافته بودند پیش از همه و این بفضل و عنایت آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله بودی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و چون از حلق خارج شده  
 و مردمان همه را بکنار هموی با دو تاره موئی نصیب رسید پس مرا از زلف تو موئی بسند است به خصوص  
 میکنم بوی بسند است به تا آخر ناخن نگشتان مبارک را تقسیم کرد و آنرا نیز بر مردمان قسمت کرد و شست  
 صحابه حلق کردند و بعضی تقصیر کردند و حلق را تفصیل داد بر قصر چنانکه گذشت بعد از آن پیش از زود  
 بگرفت و طواف کرد و این طواف از ارکان حج و فرائض اوست و این را طواف اضافه خوانند  
 و طواف زیارت نیز گویند و چون از طواف خارج شد نزدیک چاه زمزم آمد و عباس من اولاد اوله است  
 بیت منصب ایشان بود آب میکشیدند و فرمود اگر آن بودی ای آل عباس که گمان شما غلبه کرد  
 من خود فرود آمی و آب از چاه کشیدی شمار بر سعادت عانت کردی از جهت فضل و بزرگی این کار  
 یعنی اگر من اینکار کنم بعد از من سنت گرد و بر امت و مردم همه باینکار بقصد اتباع من دست زنند و تا  
 غالب آیند و نوبت بشمارسد و این منصب بزرگ از دست شما برود پس یک دلو بر آنحضرت عرض کردند  
 تناول فرمود استیاده و استیادان در حالت مشرب بر بیان جواز بود یا از بر آن ضرورت و حاجت  
 از جهت کثرت از دحام جا نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر و الله اعلم بعضی گویند که استیاده آب خوردن مخصوص  
 اب زمزم و بقیه آب و ضرورت است و این بحث در بیان عادات شریف گذشت در وصل شرح آنحضرت صلی  
 علیه و آله درین طواف بر راحله سوار بود سبب سوار شدن بعضی میگویند کثرت از دحام بود یا بقصد مشرب

پروردگار بود تا مجموع حاضران اورا مشاهده کنند و کیفیت طواف را بیاموزند و آداب و احکام آنرا معلوم کنند  
 و بعضی میگویند برای رحمتی بود از روی ضرورت طواف سوار کرد و ناله آنحضرت مامون بود از بلویت مسی  
 و در زمان بنی بازگشت نماز ظهر را در نمازگزارم بخین است در محین از این عمر در صحیح مسلم بر ولایت  
 از عایشه و جابر آمده است که نماز ظهر را در نمازگزار و بعضی علماء ترجیح میدهند که راوی دومی و کس اند  
 جابر و عایشه و جابر اعراف است بحدیث صحیح الوداع و عایشه شخص بود بر سر و کلاه او بعضی ترجیح میدهند این غیر  
 میکنند که شفق علیه است در حال که اعظم و اصل اند و شیخ ابن الهمام گفت اگر تکلف کم جمع بین این دو  
 را که گوئیم که بجا گذارد و حمل کنیم گذاردن کجا بر عاده آن سببی که مطلع گشت آنحضرت صلی الله علیه  
 که موجب نقصان بود و آنچه او را اول پس چون مراجعت فرمود بنام شب آنجا بیوتت کرد و روز  
 دیگر بعد از زاری بخار که تا آفتاب زوال نمود پیاده پیش از ادای صلوٰة ظهر سوی حجره اولی آمد و آن  
 حجره است که بسی خفیف نزدیکتر است و بخت سنگریزه پدید آید و با هر یک بگیر میگفت چون  
 از رمی فارغ شد چند گامی از محل می بیشتر شد و استقبال قبله با ایستاد و دعا کرد و چند آن زمان که  
 سوره بقره خواند و دعا خواندن بود چون از دعا فارغ شد بجزه وسطی آمد و بعد برین طریق می کرد  
 از آنجا براه دست چپ چند گامی در میان وادی رفت و آنجا ایستاد و دعا کرد و تلوین فرمود و آن  
 شد تا پیش حجره عقبه آمد با ایستاد و کعب را دست چپ و کنار از دست راست و پشت بر می کرد  
 در ساعت بی توقف بازگشت و در تحمل دعا کرد و هکت آن بکول بطل نبوت و علماء درین دو دو سگ  
 یکی آنکسین حجره در طریق است از دهام عظیم بود و ایستادن نبود و دیگر آنکه دعا در صلب عبادت  
 چنانکه در حجره اولی و وسطی بود افضل است از آنکه در بی عبادت چنانکه درین حجره است و الله اعلم  
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجلیل نگردید تقریب تخمین یعنی بر آمدن از نماز و بوم النفر روز سوم عبادت  
 را گویند و بیاید انقرآن شب که حاجیان از نماز بازگشتند و روان شدن از عرفات را اضافه گویند  
 و از مدینه دفعه و از نماز بقره که سه روز تمام آنجا اقامت فرمود و بعضی از روز چهارم که روز سیزدهم در آخر  
 ایام تشریق است بعد از زوال می کرد و روان شد و در محصب بنظم میم و شیخ حارمله مشهوره که در  
 بیرون که حصیانی سنگریزه روی بسیار است نزول فرمود و خفیف بنی که تا نیز نام همین جا است  
 الطبع نیز خوانند و طبع میل و مع که روی سنگریزه باقی باشد چنانکه در او بیاد و دایمی باشد

و کبریا بطحا و بطح نام است از نجاست و ظهر و عصر و مغرب و عشا ایجا کند و این تفسیر بعضی علماء میگویند  
امری اتفاقی بود که ابو رافع گماشته و عمده دار بارخانه آنحضرت بود اتفاقاً خیمه ایجا زد پس مردی با نجاری  
کرد و بعضی میگویند از سنن حج و از تمام مناسک او است چه آنحضرت در سافر مودان تا زیون قدما ایشا  
الله تعالی بخت نبی کنانند و کافران در مقام سوگند خورده و عهد بسته بودند که بانی یا ششم و نبی بطلب  
ایشان نکتند و مناکحت و موصلت نمایند تا الوقت که رسول صلی الله علیه و سلم تسلیم ایشان کنند پس  
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نزول در محصب قدم کرد که شاعر سلام ظاهر کند در آن محل که  
ایشان شاعر کفر ظاهر کردند و شکر نعمت حق بجا آورد و غالب گفت و الله اعلم که وقت و احوال آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم تا وقت غنا چیت اعتماد عایشه رضی الله عنها بود که اگر آن نبی بود شاید وقت کتر ازین نیز  
بیکر چون این بنده تصحیف صاحب این تالیف در خدمت شیخ امام اجل اکرم عبد الوهاب متقی قادر کجا و  
رحمة الله علیه جمعه و سه روز نماز به محصب آمد نماز ظهر در نیمه صبح بگذارد و در پنجواپس رفته نماز دیگر نیز ادرایت  
فرمودند و نیز قدر در آنروز صرف سعادت اتباع کافی است و این عبارت بر رکوش هر چند فرمودند و خداوند  
بیزایه انشاء الله تعالی دانم که از شب شبید چون بیدار شد سوار گشت و بکله رفت و در آن دعاء کرد و طریقی  
واجب است بر غیر اهل مکه و درین طواف اهل مکه و لیکن کتبین طواف کرده آن وظیفه طواف است  
مطلقاً و ایجا کان او نقل دوم المومنین عایشه رضی الله عنها درین شب غیبت کرد که عمر بگذارد و او را  
اجازت داد و بر او را عهد الرحمن با وی فرستادند تا به تنعم که بیرون حرم است رفت و احرام بست و کله  
آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره خارج شد و محصب رجوع کرد پس آنحضرت نماز  
فرمود و بر حیل و همه حلت کرد و بعد بگردید روان شدند و از جانب بغل مکه که آنرا گویند بغم کاف بر رفتند  
راهی که از آن در آمده بود که اعلا مکه است بر آمد چنانکه حادث شریف بود در اختلاف طریق در در این  
بر آمدن و بعضی فضل گفته اند که در آمدن از جانب علوا برای تعظیم و اعلا ایشان بیت اشکود و بیرون آمدن  
از جانب بغل بجهت تحزن بر فراق وی کرد و گویند که سنت ابراهیم علیه السلام و نیز نخستین بود و در وقت  
دعای و قوف کرد و بلغم دعا کرد و آمده است که هیچ اثری در نیست که در لغز م باستند دعا کند و حاجت  
خود را آنحضرت رب العزت در خواهد الا حاجت ما کرد و ملتزم با من تجر الا سود و یاب کعبه را گویند بر که  
التزم میکنند از آدمی بستند بدان و سافت با من ان کیتاع است چنانکه یک کف دست بر در باشد

و بر دیگری بر حور این التمام مستحب است که بعد از طواف و دعای بکنند و نیز بر سر زرم رفت و بر نفس نفس خود  
 و لوی از آن بکشید و بخورد و بقیه آن را در جاده انداخت و در وقت وداع پای پس رفت تحسنا یا کما در حدیث  
 سنت از وقت وداع خانه کعبه نماز صبح برابر کعبه کرد و در نماز سوره و بطور خواند و بعد از نماز روان شد  
 چون در راه بنزل روحار رسید در شب جمعی از سواران او دید بر ایشان سلام کرد و گفت شما چه کسی که گفتند  
 ما مسلمانانیم شما چه کسی این فرمودن رسول خدا ایم پس بیانی پیش آمد و کودک خورد در آن محضر بود است و  
 پیش آورد و گفت یا رسول الله طفل راجح دست باشد فرمود آری او راجح باشد و در آن روز ثوابی باشد و  
 چون بند خلیفه رسید شب آنجا افتاد که در صبح بیدار شد و عادت شریف در قدم آوردن آن  
 وقت چاشت بود و از قدم آوردن بخانه در شب نبی میفرمود و دوست میداشت که قدم بیشتر چیزی  
 با اهل خانه بفرستد تا ایشان استعداده و تقیه هم میکنند چون در مدینه مطهره را دید تصور عظمت و کبریا الهی  
 و ظهور ایشا قدرت نامنای و عزه و علا و شایسته انوار دسرا این بلده طیبه ملاحظه فرست و نیز برگ  
 این مقام کما سه یا تکبیر بر آورد و بعد از آن نسبت ستم خوشی که در وقت قدم بلبه داشت و لشکر  
 و اعانت و لغت و کمال دین و اتمام نعمت در جوع خیر و عافیت و حصول بقدر سلامت گفت

لا اله الا الله وحده لا شریک له لا الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدير انون تا بون عابدون ما حده

لربنا جاهدون صدق الله وعده و لفر عبده و نهرم الاخراب و حده و اعز حبه و فلاشی بعده پس بنی  
 مطهره آه و الحمد لله علی اتمام النعمه و الاتمام و وصل و در انشای طریق مرصحت چون بنزل عبید  
 رسید که از لواحق حجه در میان مکه کسطنطیه مدینه مطهره است روی مبارک سوی ایران کرد و فرمود اللهم  
 تقطعون انی اولى بالمؤمنین من انفسهم یا منید انید شما که من تبریکتر دوستم بمؤمنان از شما این  
 چنانکه در قرآن مجید هم مذکور است که انی اولى بالمؤمنین من انفسهم و در روایتی آمده است که سید از فر  
 این لفظ را یعنی را معنی آن است که من امر میکنم مؤمنان را اگر باینجه صلاح و نجات و خیرت بنیاد است  
 ایشان در آن باشد بجلالت نفوس ایشان که گاهی بشر و فساد نیز می خوانند فالو ابی گفته صحابه است  
 که نزدیکترین دوست ترین بمؤمنان منی از نفوس ایشان و در روایتی آمده است که فرمود که ای را  
 عالم خوانند و من اجابت نمودم باینکه من در میان شما ملامت عظیم میکنم و یکی از دیگری بزرگتر است  
 قرآن و اهل بیت من مینید و احتیاط کنید که بعد از من باین دو هر یک را نه سلوک خواهم کرد و در عایت

و صل

بج

آنها که کیفیت خوابیدند و آن دو امر بعد از من از یکدیگر هرگز جدا نخواهند شد تا اولی در حق کوفتین سینه  
 انگاه فرمود خدا مولا حسن بن علی را جمیع مومنانم بعد از آن دوست علی را بگرفت و فرمود اللهم من کذب مولاه  
 فیما مولاه خداوند کسیکه من مولا اویم پس علی مولا اوست اللهم و آل من آل الله و عباد من عباد الله خداوند  
 دوست دار کسی را که دوست دارد علی را دشمن دار کسی را که دشمن دارد علی را و در روایتی همین پادشاه را  
 من لغوه و اخل من خذله بار که کسی را که یاری دهد علی را فرود گذارد و بار که کسی را که در خطبه از او  
 نهد علی را وار الحق حمت دارد بگردان حق را با علی هر سو که بگردد آمده است که ملاقات کرد علی را عمر بنی  
 عنه بعد از این حکایات و گفت گوارنده باش و شاد باش پس بسیار لب که جمع کردی و شام کردی و گفتم  
 مولای هر مومن مرد و زن روایت کرده است این حدیث را احمد از سر ابن عازب زید بن تم کذابی اشکات  
 بدانکه از حدیث غایت فاضل و بکریم است مر علی مرتضی را کم الله وجهه و تحریعین متوغب است مومنان را بر  
 محبت و موالات او و اجتناب و اجتر از او بعضی روایات او چنانکه در حدیث دیگر آمده است که دست نزار  
 علی را اگر مومن دشمن ندارد او را مگر شایق و لیکن در روایات وی بر استخلاف علی رضی الله عنه و غضب  
 با امامت زرا اهل سنت و جماعت سخن است و شیعیه تسلک کرده اند و در ادعای نفس قطعی است با امامت  
 آنحضرت است اولی بکم نه ناصر و محبوب و الا حنیاج و جمع کردن صحابه رضی الله عنهم و خطاب کردن ایشان  
 و این مبالغه نمودن و دعا کردن مراد از رضی الله عنه نبوی است زیرا که سید است وی و این شایع است آنرا  
 سیرکی را از صحابه بنی حدیث صحیح است و روایت کرده اند جماعتی از بنی سنی که در احدی طرق او کثیر است  
 و روایت کرده اند جمعی کثیر از صحابه و کوفی و اورد بدان مر علی را در وقتیکه نزاع کرده شد با وی در امامت  
 وی و بسیاری از سانی و صحیح و حسان است و لغات نیست بطول کسی سخن کرده است و محبت  
 وی و نه بقول بعضی که گفته اند زیادت و آل من و آله موضوع است زیرا که دارد است از طریق معتد که  
 تصحیح کرده است آنرا از بی و غیر وی و کذا قال شیخ ابن حجر بنی اصوات الحق المرحوم و گفت شیخ و لیکن با  
 سیاه و کثیفه بطریق الزام که ایشان اتفاق کرده اند بر اعتبار توارد دلیل امامت و گفته اند که تا حدیث  
 متواتر نیات بدان استمدلال بر محبت امامت نتوان کرد و یقین است که این حدیث متواتر نیست و  
 با وجه خلاف در محبت آن اگر چه آن خلاف مردود باشد با طعن گفته در آن بعضی از ایه حدیث و علی  
 ایشانند که رجوع است با ایشان درین امر مثل ابی داؤد و نخبستانی و ابی حاتم رازی و غیر ایشان

حدیث نکرده اند و از ارباب حفظ و اتفاق که در طلب حدیث طوائف بلاد و سیر اسفار کرده اند مثل حکام  
 و سلم و واقفی و غیر ایشان از ارباب حدیث و این اگر چه نقل نیست معصوم حدیث است لیکن عمومی تواند  
 مثل آن از ارباب غایب و ایشان شرط کرده اند و از ارباب حدیث امامت فتنه بر ارباب سنت عجمت نکرده اند  
 بر شعبه و کلام ایشان در مقام طویل است در صواعق محرقه مذکور است ما پیش از آن بطریق مختصاریا  
 گفته است لکن مسلم که مولی در اینجا یعنی حاکم و والی است بگام معنی محبوب و ناصر است و لفظ مولی مشترک است  
 میان معانی مستفاده معنی عتیق و عتیق معرفت در امر و ناصر و محبوب و تعیین معانی مشترک بیدلیل اعتبار ندارد  
 و با و ایشان معتقدین بر صحت ارادت محبوب و ناصر و علی رضی الله عنه و کرم وجهه سیدنا و ناصرنا و صلیب  
 سیاق حدیث و نیز در بعضی ناظر است و بودن هر یک از این امام معلوم بود نیست و در حدیث و در حدیث  
 از آنکه لغت مذکور کرده است که مفعول معنی فعل است آید و میگوید که این چیز اولی است از اربابان چیز دیگر  
 مولی است از وی پس عرض تخصیص بر موالات بتبیین بر اقطاب از بعضی و رضی الله عنه بر ارباب  
 تخصیص بر آنانی تر و موکد تر است عزیز شرف او را رضی الله عنه از نخبه تقدیر کرد و قول خود است اولی  
 بالمؤمنین من الغنم و دعای نخبه است و در بعضی طرق ذکر ارباب است نبوت عموما و ذکر علی رضی الله عنه  
 خصوصاً آمده چنانکه در کلماتی دیگر است و این آمده و این است که دارد که مراد است و در غایت آنکه محبت ایشان است  
 و نیز آمده است که سبب ورود این حدیث است که بعضی که با علی رضی الله عنه درین بودند و در کلماتی از  
 رضی الله عنه در بعضی امور و نگاری بر نمودن چنانکه بریده سلمی و ذکر آن در سوره علی بجانبین پیش از ذکر  
 چه معلوم است که در صحیح بخاری آمده است و در بعضی آن نمودن مبارک است و در بعضی صلی الله  
 و سلم است که در حدیث است اولی بالمؤمنین من الغنم حدیث صحابه را نیز جمع کرده اند که نمودن در نیاب گفت  
 بر وجه و پس گفت علی دو تری مردم تر و من گفت هیچ آن حجر سلیمان است یعنی اولی است لیکن از کجا لازم است  
 اولی بلاست یا مراد است بلکه تقرب و بیام چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان اولی الناس بایرا هم للذین  
 و دلیل قاطع بلکه ظاهر نفسی این احتمال نداریم سلیمان را اولی با است است اما دلیل نیست بر امامت فی الحال  
 بلکه در مال حد و فتنه معیت مراد و تقدیم آمده بلکه ثابت است باجماع و علی رضی الله عنه نیز در آن جماع و نقل است  
 و بقرینه چیزی دیگر که صحیح است بخلاف ابی بکر بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و چگونه ممکن باشد بر امامت  
 محبت یاورد علی و عباس رضی الله عنهما و غیر ایشان وقت حاجت بدان بلکه احتیاج آورد علی رضی الله عنه

بیت

در وقت خلافت پس سکوت وی رضی الله عنه از احتیاج ایام خلافت دلیل است بر آن که نفس  
است در وی بر خلافت وی عقب وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه فی الله عنده تسبیح  
کرده است که نفس نسبت از آنحضرت بر خلافت وی و نه خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است  
که پسندند از وی رضی الله عنه که این همه قتال و جرات که از شما بوجود آمد اما نفس از حضرت رسول صلی  
علیه وسلم درین باب وارد یا چیز است که بر او اجتهاد خود کردید فرمود تسبیح نفس نسبت بدین باب  
ولیکن چون در زمان پیش از او درین ملت مشق و تعلم و سیاب اجراء احکام مربوط و محکم بود و نفس  
کردیم بان رفسه بودیم بدان و چون دیدم که کارخانه دین و ملت از اساق و نظام افتاد و رعایت  
نصیحت خلق و ملاحظه تقویت دین بر آن داشت که بمجال صبر و تقافل است و الله اعلم و در صحیح  
و غیره آمده که علی و عباس رضی الله عنهما از نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مرض موت برآمدند و عباس  
بعلی گفت بطلب امر را از حضرت اگر در ما باشد بدانیم آنرا از حضرت پس علی گفت من نمی طلبم ترسم که  
طلبم و نه در حدیث و اگر این حدیث مذکور نفس من بود در امامت وی رضی الله عنه چه حاجت می بود  
بر حاجت با آنحضرت و پس سیدان از وی صلی الله علیه وسلم گفتن عباس رضی الله عنه که اگر این امر  
ما باشد و بدانیم آنرا با قرب عهد بیوم غدیر خم مانند دو ماه کماش و تجویز نسبان تمام صحابه قضیه بیوم  
غدیر را و پوشیدن ایشان آنرا با وجود علم بدان از ان قبیل است که عقل تجویز نیکند آنرا و آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم بعد از روز غدیر خم خطبه خواند و شکار کرد حق ابو بکر و عمر را گفت اقتدا بالابن  
ابی بکر و عمر به تحقیق ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاکم کرده است بیروت این بیت  
خود و محبت و اتباع ایشان و فرق است بیان محبت و خلافت شیعیه میگویند که صحابه دستند این نظر  
را ولیکن اتباع نکردند آنرا و تقیاد نمودند در ظلم و عناد و مکاره و میر المومنین که ترک طلب و احتیاج  
کرد از محبت تقیه بود و شیخ گفت که این کذب و افتر است زیرا که وی رضی الله عنه قوت تمام داشت  
و کثرت بی اندازه و شجاعت و پرا خود چگونید با وجود آنکه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفس شنید  
احتیاج بدان نیار و عمل بدان نکند از محالات است و چون ابو بکر احتیاج کرد حدیث الامه من  
قریش چرا گفتند که نعم چنین است ولیکن نفس بخصوص علی واقع است احتیاج برین فائده ندارد و بعضی  
از امام اعظم ابو حنیفه آورده است که گفت اصل عقیده و نفس تفصیل است در نفس قایلند تکفیر

دی گویند که صحابه غیر از چندین تن همه کافر رفتند و قاضی ابوبکر با قلابی گفته که در آنچه رفتند در نفس  
الطال اسلام تمام زیرا که چون کتمان نفوس شبیه صحابه است و ظلم و افترا و کذب و خیانت در اول حکام  
اسلام بقرض انسانی از ایشان واقع شده دیگر هر چه از احادیث و اخبار از ایشان مروی شده  
نیز باطل باشد بلکه این تنقضت راجع بحضرت رسول میگردد صلی الله علیه و سلم که در صحت او پس  
بر آمدند و علی مرتضی نیز که تهاون و تقصیر در طلب حق در زید و قائمید آن کرد این کلام شیخ ابن حجر  
است در صواعق و هنوز طول دارد و در آنچه ذکر کردیم کفایت است و الله اعلم و درین سال  
جمیر بن عبد الله بجلی را بر ذی الکلاع بی فتح کاتب بن کور بن حبیب بن مالک بن حسان بن تیغ  
که یکی از ملوک طایفت بود و خلق کثیر او را بخدای اسی پرستیدند و طبع وی شده بود نر و ستاد و هنوز  
جمیر از نزد وی مراجعت نمود و بود که حضرت علیه السلام وفات یافت و ذی الکلاع تا زمان عس  
بن الخطاب بود رضی الله عنه و از مواعب بدین مفهوم میشود که جسم بر دست جمیر سلام آورده گفته است  
که خستاد حضرت جمیر بن عبد الله را به سوک ذی الکلاع و وی عمر و مادحوت کند ایشان را با سلام  
پس سلمان خدند و جمیر نزد ایشان بود و در روضه الاحباب میگویند که وی تا زمان عمر بن الخطاب  
بر کفر ماند و در ایام خلافت عمر باینکه آمد و بادی هیزده هزار غلام بود و با علما مانس همه یکبار سلمان  
شدند و از آنکه چهار هزار از او کرد عمر گفت ای ذی الکلاع آنچه باقی مانده است از غلامان تو بفروش  
و دو انگ سها آن بچنان نقد و هم دو دو انگ برین نویسم و دو دو انگ بشام ذی الکلاع گفت امروز  
مراجعت ده که با وجود فکره کتم چون بمنزل خویش آمد لقیه غلامان خود را آزاد کرد و روز دیگر مجلس  
میرالمومنین عمر رفت فرمود ای ذی الکلاع چه قرار یافت گفت خدا تعالی آنچه بهتر بود را و  
ایشان را اختیار کرد عمر گفت آن چیست گفت همه را برای خدا تعالی آزاد کردم عمر رضی الله عنه تعجب  
و تحسین و فرمود نگاه گفت یا امیرالمومنین مرا گناهی عظیم است و گمان نمی برم که حق تعالی از  
پیام زد فرمود که امست گفت روزی از جماعتی که مرا تعبیه میکنند چنان گشتم بعد از آن از مکانی خود  
با ایشان نمودم چون مرا دیدند قریب صد هزار کس مرا سجده کردند عمر فرمودند توبه خالص نفوس است  
بمگاه حق و پراگندن دل از گناه سبب امیدواری بشفقت خداوند است هر چند گناه بزرگ  
بسیار بود و گفته اند که چون سلمان گشت او را دیدم که ترک سلطنت نموده بود و مقداری از گوشت پزیر



خریده هر چه خویش آونخته بود و این آیات می خوانند آیات اف للذی انزلنا من السماء  
 کل یوم فی اذی و ولقد کننت اذاقیل من و لغسم الناس معاشا قیل ذل و ثم بدلت لیحیثم تتقوا  
 چند نفر فتوا چند اید این چنین در روضه الاحیاب گفته و احوال ذی الکلال را نوشته و اورا ملوک  
 طائف نوشته و در صحیح جوهری از ملوکین گفته و در قاموس گفته ذو الکلال الاکبر زید بن العنمان  
 و الاصغر متشع بن اکو بن عمرو بن بقر بن ذی الکلال الاکبر و هاسن اذوار الیمین و التکلیع التیامنی  
 و التجمع و بیسی ذو الکلال الاصغر لان حمیر التکلیع اعلی یدیه ای تجمع قبیلتین هوزان و خزار فانما  
 تکلیع اعلی ذو الکلال الاکبر و گفته لسابعة ملوک الیمین الواحد جمع و لایسی به الا اذا کانت له حمیر و غیر  
 و در تفسیر قول حق تعالی ایهم خیر ام قوم تبع آمده که تبع میری میسر کرد بلاد را بخیوش بنا کرد حمیر را و  
 بنا کرد سمرقند را و بعضی گفته اند بهم کرد سمرقند را و وی موسی بود و قوم وی کافر و روایت کرده شده  
 از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمودیند انم که تبع پیغمبر بودیانه و ملوکین را تابعه گویند چنانکه قبایل  
 گویند و بعضی احوال تبع در تاریخ مدینه مطهره نوشته شده است و درین سال ابراهیم بن رسول  
 صلی الله علیه و سلم وفات یافت و در ان روز آفتاب را گرفتند و گفتند مردم که گرفتن آفتاب از سبب  
 موت او است رضی الله عنه و مسعود و مشهور بود میان مردم که وقوع آن سبب حادثه عظیم چنانکه  
 موت یکی از عظاما و مانند آن می باشد چون این سخن سبب شریف رسول خدا صلی الله علیه و سلم رسید  
 فرمود که شمس و قمر دو آینه اند از آیات الهی یعنی دلالت میکنند بر کمال قدرت و عظیم صنعت او و آنکه  
 میکنند بخسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی و باعث عبرت اند مر اهل انوشین  
 را که در یک ساعت با ان نورانیت و بهت و جلالت که روی زمین را روشن داشته و مظلوم و کسوف  
 شدند هم چنین قادر است وی سبحانه که نور ایمان و علم از آدمیان کشف کند و تاریک گردانند موت  
 و حیات کسی را و دخل نیست در ان پس چون به منید که شکست گشته اند ذکر خدا کنید و صدقه و عتاق  
 کنید و در روایات آمده است که موت ابراهیم رضی الله عنه روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود  
 و درین روز ابطال سخنان است که میگویند که گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز از ماه و ممکن  
 نیست مگر این چنین لغسم عادت مر این جاری است و حق تعالی قادر است بر خرق عادت و لغسم  
 علی کل شیء قدیر و باقی احوال هلاوت و وفات ابراهیم رضی الله عنه در مجلس خود ساید انشاء الله تعالی

و بعد از آن سال جبرئیل علیه السلام بصورت مردی سخت سیاه و بی سخت سفید جامه در غایت حسن  
جمال در مجلس شریف وی صلی الله علیه و سلم طلوع کرد بانکه تا فرزان مجلس مبارک در تعجب و تعجب  
بماندند آمدوز انوار انوار حضرت صلی الله علیه و سلم نشست و به استهای خود را بر هر دوران آنحضرت با  
بر دوران خود نهاد عبارات حدیثی تحمل برد یعنی است و این معنی اسلام و ایمان و احسان قیام و عبادت  
آن سوال کرد و آنحضرت علیه السلام همه را جواب فرمود و نگاه از مجلس شریف بیرون رفت بسیار  
صلی الله علیه و سلم فرمود و در راه طلبید یاران بیرون رفتند و هر چه بستند بیاقتند حضرت فرمود  
این جبرئیل بود که شمارا تعلیم دین کند و این حدیث را حدیث جبرئیل میگویند و کتب احادیث دیگر  
مشحون اند و در ادل کتاب مشکوٰۃ المصابیح نیز مذکور است احتیاج شرح آن در اینجا ندارد و ذکر فایده  
یا زو جلم و قصه مرض و وفات آنحضرت علیه السلام و ما يتعلق بها آورده اند که چون رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم از حجة الوداع مراجعت فرمود یعنی از شقیق و جبال را داعیه نبوت پیدا شد مسیلم بن ثماله  
و سوید بن کعب غیبی طلحه بن خویلد اسد دین که نام او سخاقت الحارث بن سوید تمیم بود و  
مسیلم مشهورترین این شقیق بود و او را مسیلم کذاب میگفتند و او خود را حمن الیاسه میگویی مانند  
سیگفت شخصی که بن وی می آرد رحمان نام دارد و ظاهرا نشست که خود را رحمان نام میکرد و باطل بانکه  
این نام مخصوص حضرت عذراست جل جلاله و بود ان ملعون که بر سن به سال جبال و ساقان گشت  
که سال دهم وی با فدنی حلیفه بیدینه مطهره آمد و چون قوم مجلس ترفیع حضرت آمدند مسلمان شدند  
تکلف نمود و گفت اگر محمد صلی الله علیه و سلم را از خود خلیفه سازد مسلمان میشوم و متابعت او نمایم آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم منزل آن لعین رفت و بر سر وی ایستاد و در دست حضرت شاخ خرما بود فرمود اگر از من  
این شاخ خواهی توبه جسم جز آنچه حکم الهی است در مسلمانان و فرمود اگر تو بعد از من بیای خدا یتعالی ترا  
بلاک گرداند حکم واقع که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیده بود که گوید دست وی دو سوار بود از آن  
جهت مخزون بود پس حکم آمد که بر آنها قدم چون برسد هر دو ناپدید شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
تعبیر کرد این خواب را برو که اب صاحب یاسه و صاحب صنایع مسیلم بود و بر او تیری در رقیه اسلام  
در آمد و چون مسیلم سبلا و خویش مراجعت نمود مرتد شد دعوی نبوت کرد و خمر زمار احوال گردانید  
و فریضه نماز ساقط کرد و جماع از اهل فساد و منقاد و تابع او شد و زود نامه سبلا آنحضرت فرستاد و نوشت که

ذکر فایده  
یا زو جلم

منی سیله رسول اللہ الی محمد رسول اللہ اما بعد فلان الارض نصف لقریش نصف ولکن قریش تمنا  
 چون نامه بجزرت آمد در جواب نوشت من رسول اللہ الی سبیلہ الکتب اما بعد فلان الارض بعد فلان  
 من یشاروا العاقبتہ للبتقین پس سیله بر کفر اصرار نمود و سبھا با مطبوع و ہدایات در برابر قرآن مجید  
 بری بست کہ سفھا حکماری عالم باشد و بزور علم نیرنجات شعبہ کارہای غریب بوجود می آورد و  
 بر چہ نمودی از خوارق بر عکس و برخلاف مدعا آوردی چنانکہ اگر یکی را بیداری عمر دعا کردی ایھا  
 مردی و اگر بر شنائی سپشم دعا کردی در حال کوشیدی چون شنیدی کہ محمد علیہ السلام مضمضہ کردی  
 ان در چاہ انداخت آب چاہ افزون شد و شیرین گشت و می نیز تخمین کرد آب چاہ در زمین گشت  
 و شور گشت و کودکی را نزد او آوردند و دست بر سر او مالید اقرع گشت و نگشتد کام کودکی کرد  
 شکستہ زبان و نوبی در ستبانی و صنوساخت و آب وضو در آن پاشید دیگر در آن بستان گیا  
 درست و عادت الشجاری است بر آن کہ خارق بر دست کاوب موافق مدعا ظاهر نگردد و مردی  
 پیش سے گفت دو پسر دارم در بارہ ایشان دعا کن بخیر و برکت دست بر آورد دعا کرد آخر در نجات رفت  
 یک پسر را اگر گریہ بود دیگر چاہ فساد و مردہ و محب کہ آن قوم محتما بشاہد این امور  
 بوی بی اعتقاد نمی شد نہ و یزار نمی گشتند جماعہ جمال اجلاوت اصحاب اعراض بودند کہ نظر لغرضی  
 کہ داشتند بر سر بردند چون حضرت از نجران رحلت کرد کار او بر تہ رسید کہ زیادہ از صد ہزار کس  
 جمال بر او گرد آمدند آخر در زمان خلافت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ از دست خالد بن ولید کتھا  
 کس سپرد و رفت وی با جہل ہزار مرد جنگی بر آمد و میان قریقین بمقامہ عظیم واقع شد اگر چه سخت  
 منزل در لشکر مسلمانان افتاد و آخر حکم الاسلام بعلو اولی علیہ تہمیت خورد و بگریخت و گروی از  
 اہل اسلام در دنبال سے رفتند و وحشی کہ قاتل حمزہ بن عبد المطلب بوی رسید و خبر کہ بدان حمزہ  
 راکتہ بود بروی انداخت و بدو زخمش فرستاد و اینجا گفت لنا قاتل خیر الناس فی الکفر اذ قال  
 شمر ان کس فی الاسلام و اما اسود غنصہ بفتح عین مہلمہ بسکون نون منسوب بود بنفس بن فرج بفتح  
 میم و سکون ذال معجود کہ حار مہلمہ عیم در آخر در مہلمہ بہ تخانیہ نام اوست و اورا ذمی اٹھا ریگفتند  
 بجا مہلمہ بر کہ خاری بر سر خودی انداخت و بعضی این کار را بجا مہلمہ خوانند و وجہ تسمیہ این گفته  
 کہ میگفت شخص بر من ظاہر میشود و اکب بر حار و میگویند کہ وی گاہی بود بغایت مستعد کہ امور عجیب و

درج ایتوت  
 درج ایتوت

ظاہر میشود که مردم را به سخنان خویش مال نیست و با وی شیطان قرین بود، چنانکه کاهنان ایشانند  
 که او را از حواشی و سرانجام میگرداند و تمام قصه و شرح حال و سبب او مال این ملعون است که باذان را  
 بناگذاشت که در میان کشته کرد و در آخر توفیق اسلام یافت و آنحضرت صلی الله علیه و آله هر روز حکومت صنعا را  
 چون حضرت ملکوت را قسمت کرد و بعد از آن پسر شهر بن باذان را در بعضی موی اشعری و بعضی جازین بن علی را در  
 پس اسود که خرج نمود و دعوت نبوت کرده بود با لشکر خویش بر اهل صنعا حمله آورد آن ملکوت در حمله تصرف خویش  
 آورد و شهر بن باذان را کشت مریانه را که حلیه شهر بن باذان بود نجو است خرده بن سبک که عامل رسول صلی الله  
 وسلم بود قبیلہ مراد مکتوب بحضرت نبوت کیفیت واقعه را اعلام نمود و معاذ بن جبل و ابوجہل و اشعری که در آن زمان  
 بودند خود را با اتفاق یکدیگر گنجینه و آن حضرت چون آن خبر بگفت دست اصحاب الله علیه وسلم رسید با جماعه یافوت که اتفاق  
 نموده به طریق که توانند در دفع شهر اسود بکشند و دفع ماده فساد نمایند پس اعلان شد که هر یک موضع میشوند  
 و پیغام مریانه فرستادند که این مرد یعنی اسود پدر دشمنی است که بیعت نموده و با او هیچ طریقی با کفایت و درین بین خلق  
 خداست ترس من گفتند پس به طریق که دانی و هر طور که میتوانی در دفع این لعین بیرون مریانه فیروز  
 دینی را که عیسای مریانه بود و خواهر زاده نجاشی دو سال و نیم آمده بود و مسلمان شده و شخصی دیگر او را نیم  
 سفر ساخت که شبانه در یارخانه نقب ده در وقت خواب اسود در آیند و درباره قتل رسانند و چون شب بود  
 در آمد مریانه او را خمر صرف با فراط داد و تا خوابستی فرود رفت بر در خانه هزار مرد باس میباشند فیروز با جمع دلوله  
 خانه را نقب دند و سر میبوم او را از تن جدا کردند و در آن حالت آوازی سخت مثل آواز گاو از وی بر ما جاریان  
 شنیدند و پیش رویدند مریانه از خانه با استقبال ایشان بیرون آمد که خاموش باشد که وحی بر من نازل  
 و چون صبح شد موزن ازان حالت وقوف حاصل کرده در اذان بعد از شهادت محمد رسول الله گفت  
 و شهادت عنقه کند اب عمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر بحضرت فرستادند و بعد از وفات آنحضرت این خبر  
 مریانه رسید فاما پیش از وفات بیک شب از حضرت را کیفیت واقعه بوحی معلوم شده بود فرمود که اشب  
 عنی کشته شد مردی مبارک از اهل بیت مبارک او را قتل آورد که نام او فیروز است و فرمود نماز فرود  
 و بعضی از ارباب سیر فرکرده اند که قتل این لعین در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شده که  
 عکرمه بن ابی جهل را که با فوجی از اهل اسلام بامارت فرستاده بود و درین واقعه نیز قتل اسود بمرست فرود  
 بود اما اکثر محدثان و علما سیر بر آنند که گذشت و اما طلحه بن خویلد از قبیلہ بنی اسود بود که بعد از حلت آنحضرت

کتاب

صلی اللہ علیہ وسلم خروج کرد و عروج یافت و عقبه بن حصین خزاسی که ذکر کردی سابقا در غزوه حنین بود  
که زشته است با قبیلہ فزاره مرگشته مانکار نموده بوی گرویدند و طلحه عوی میگردد که خبر نعل علیہ السلام بر  
می آید و وحی می آرد و اول سید رحی که از وی واقع شده و سبب گمراهی مردم گشت آن بود که یک روز  
با قوم خویش در سفری بود و آب با ایشان نبود و تشنگی غالب شد گفت اگر با اعدا لا و ضرر بود ایسا آنچه باطل  
یعنی سوار بر سپه من و بروید سلی چند می یابید با قوم چنان کردند و آب یافتند و این علت آن  
در فتنه افتادند چون این خبر به ابو بکر صدیق رسید رضی اللہ عنہ لشکری تجمید کرد و خالد بن الولید را پیش  
بجانب طلحه فرستاد پس خالد روان شد تا به قبیلہ طی رسید و میان دو کوه سلمی و اجاه لشکرگاه گشت  
و قبائل که در آن نواحی بر اسلام باقی مانده بودند با وی ملحق شدند و بخاربه کردند و لشکر فزاره نیز فرار نمود  
و عقبه بن حصین کذب او را دریافت و بانی فزاره فرار نمود و لشکر طلحه از هم پاشید و تیرگی سخت و کشتار  
رفت و قبایلی که مرگشته بودند باز بر اسلام معاودت نمودند بعد از آن طلحه نیز آماره مسلمان شد و در جبهه  
نهادند بدین شهادت رسید رضی اللہ عنہ و اما سجاح کیم و حارمه که در آخر بوزن قطام بنت الحارث بن  
سوی از بنی ربیع زنی بود که در بنی قریظ دعوی نبوت کرد قومی بوی بگرویدند و زمان و مکان او مسلمیه  
ز نزدیک بود گوی یادی موافق گشته مسلمیه رسید که اگر بوی مستعرض گردد با او قبایل که در آن نواحی  
اند با وی اتفاق نموده بر تمامه یامه غالب آیند پس تحت و در ایام مجلس سجاح روان کرده است و  
حضور نمود و گفت بعضی سردار زمان است که شافیه در میان پای آورده سجاح فرمود تا خیمه زدند و  
خطریات و ادانی و افغانی آراسته و پیر بسته گردانیدند پس سلیله بخارفت و هر دو در خیمه درآمدند و حکایت  
از هر یاب در میان آوردند و سلیله بیایات دختر عات خود را که داشت بروی عرض کرد و گفت خبر ما  
که نسبت سناکت در ما بد آمد سجاح هر چه سلیله گفت باور کرد و نبوت او را مسلم شد و روزی با هم بودند  
و حجب که درین روز تا باین بگردد و بعد از عقد سناکت سجاح نزد قوم خود رفت و سلیله فرمود خود  
پوست قوم سجاح از وی پرسیدند که قصه شافیه شد گفت حقیقت پیغامبری و بر بن ظاهر گشت و عقد  
سناکت در آدم پرسیدند که هر چه قرار یافت او گفت فرصت تعیین فرم شد گفتند کجای می فرمایید  
برو شخص کن پس سجاح نزد سلیله آمد و طلب تعیین هر کرد و گفت نصفت علات یامه بر اسلام باشد و یاد  
بر آن نماز با او گفتن را بر است که تخفیف کردم و چاره را گفت که غلات مذکور را حاصل کنند درین عمر

بودند که گویند خالد بن الولید رضی الله عنہما بالشکر عظیم رسید و عاملان سجاج از عمل ایشان معزول گردانیدند  
 و درین معاهده روایت است یکی آنکه در زمان امارت معاویه بود قوم او سلمان شدند و سلام ایشان نیکو  
 شد و مقبول آمد و روایتی دیگر آنکه سید در جزیره که داشت مخفی گشت و اینجا هلاک شد و محکوم نام ایشان  
 او نشیند و الله اعلم و آخر غزوات و سربا سربا اسامه بن زید بن حارثه است که او در روز دوشنبه بیست و  
 ماه صفر سنه یازدهم از هجرت بجانب انبی لغیم همزه و سکون موصوفه که از دیار روم است و قتل پدیرا بود  
 و در سربا موتی امیر ساخت که بر سر آنجا عمارت ساختن آرد و گشت در خانمان ایشان زند و در رفتن تعجیل نماید تا  
 پیش از وصول خبر کسرتان قوم رود پیش از رفتن جو سبیس و طلایع لغیر مستدر را میران با خود برد  
 و در همین فکر بودند که روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه مذکور آنحضرت را مرض طاری شد و وقت در سرب  
 عارض گشت در روز دیگر با وجود مرض بیست مبارک خود لوای برآ او عقد نمود و فرمود انعم الله  
 بونی سبیل الله فخال من کفر بالله لس اسامه لوار اگر رفت و بیرون رفت و لوای بریده بن و غنیمت  
 مادان لشکر صاحب لوای او باشد و در جرت کبضم صیم در او بقا که نام موصوفی است قریب مدینه مطهره و در اصل  
 بعضی آسکنان است منزل ساخت تا سپاه آنجا جمع شد و حکم عالی چنان صادر شد که اعیان مهاجر و  
 انصار مثل ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذوالنورین و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده بن الجراح  
 و غیر هم الا علی مرتضی راضی الله عنهم جمعین که همراه نگردد در آن لشکر همراه اسامه باشند و این معنی بر  
 خاطر بعضی مردم گران آمد که غلامی را بر کار مهاجرین و انصار میر گردانید و در مجلس ازین جا سخنان  
 ازین باب نظیر می آید در روای یافت چون این اخبار رسید شریفی که سید خاطر مبارکش بخندید  
 و بغنیمت درآمد و با وجودت و در دست از خانه مبارک لعجاب بر بسته بیرون آمد و بر سر منبر رفت و خطبه  
 خواند و فرمود ای معشر اناس آنچه سخن است که در باب امیر ساختن من اسامه را از شما سرب میزند  
 و در باب امارت پیش در غرور و سوتی سخن میگردند بخدا سوگند که وی سزاوار امارت است و پیشتر نیز  
 سزاوار امارت بود و زید از دوستان مردم بود و من پیشتر اسامه نیز از دوستان مردم است نزد من  
 بعد از وی و هر دو منته غیرند اکنون وصیت من در شان کسی بیکی قبول کنید که وی را حمله خیار شماست  
 پس از غیر فرود آمد و بجای مبارک درون رفت و بعضی از فضائل اسامه نیز در سربا موتی مذکور شد و آنست  
 که چون عمر بن الخطاب در زمان خلافتش اسامه را میباید میگفت سلام علیک ایما الامیر اسامه

خطبه

عمر القدر لک یا امیر المؤمنین سیدوئی تو مرا امیر پس گفت عمر همیشه هستم که می خوانم ترا امیر تا زنده اید و می گفت  
رفت رسول خدا ازین عالم و تو بر امیر بودی و بود اسامه نزد وفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم سیزده یا هجده  
ساله و بعضی هجده است گفته اند که گویند این واقعه در موسم ربیع الاول بود و درین روز طوایف مردم که با خود  
بودند فرستادن نزد اسامه فوج فوج می آمدند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را وداع کرد و بشکرگاه می تافتند و  
در آن روز مرض رسول خدا صلی الله علیه و سلم از روزهای دیگر بیشتر بود و میفرمود چشش اسامه را در آن  
گفته در روزی از موسم اسامه از عسکر خود بفرمود و وداع آنحضرت آمد و بر بالین فریفت حاضر شد و سوارک امیر  
بر دست و دست مبارکش را بغیبل نمود و نقل مرض بر آنحضرت چنان غلبه داشت که مجال تکلم نداشت  
و دست مبارک آنحضرت بجانب آسمان بر آورده بر اسامه فرود می آورد و اسامه گفت چنان دلم که مرا  
و عالمیکرد پس اسامه از حجره رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آمد و بشکرگاه آمد و رفت صبح روز شنبه  
باز آمد و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خفتی حاصل شده بود اسامه را وداع نمود و فرمود اخذ علی بر کتف او  
و اسامه نیاید فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشکرگاه رفت و فرمان داد تا لشکر کوچ کنند و چون  
خواست که خود سوار شود مادرش امامین پیغام فرستاد که رسول خدا در نزع است اسامه باز گشت  
و شرافت صحابه رضی الله عنهم نیز اجابت نمودند و ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ایشان رضوان الله  
علیهم خود در مدینه مطهره بودند و بریده بن نخعیب لوار آورد آنحضرت برد و چون از فن آنسور صلی الله  
علیه و سلم فارغ گشتند و خلافت بر امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنهما قرار یافت حکم کرد تا لوار برود و  
اسامه بر کند تا بشکری که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مقرر فرموده بود و حکمی که آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم کرده بنفاذ آید پس اسامه بیرون رفت و در جرت منزل ساخت تا مردم جمع شوند درین اثنا فوج  
بدرینه رسید که از قبائل عرب میزدگشته یعنی مردم گفته اند که اگر رفتن اسامه موقوف باشد تا وقتی که خاطر  
از نقشه اهل ایه ترا دفاع کرد و بهتر باشد مبادا که چون نشنوند که درین فرصت لشکر قوی از مدینه بیرون  
رفته و بدرینه شوند و بدرینه تا فتن آزند و تفرقه با اهل مدینه نمایند صدیق اکبر رضی الله عنه این حکایت را  
قبول نمود و گفت اگر دانم که سبب فرستادن لشکر اسامه در مدینه تقسیم خواهد شد خلافت فرمان  
رسول صلی الله علیه و سلم جائز نام تا ما از اسامه درخواست نمود که عمر خطاب را رضی الله عنه و سوره  
و بهتر تا زودی باشد پس باذن و عمر از آن پیش تخلف شد و چون ماه ربیع الآخر در آمد اسامه بیجا

وی توجه نمود و بر اهل انجا طفر یافت و بسیاری از ایشان را قتل آورد و بعضی از ایشان را زنازل بود میان  
 وزاعات را بسوخت و قاتل پر خود را به قتل آورد و عنایت بسیار حاصل کرد و رحمت نمود و مدت غنیمت  
 این بیش از هفتاد و دو روز بود قسم چهارم در ذکر حدیث مرض و مدت امتداد و قلیه که در ایام مرض در ذکر  
 وقوع یافته و ذکر غسل و تکبیرین و نماز کردن بر آنحضرت و اثبات حیات انبیا پاپ اول در ذکر وفات  
 رسول صلی الله علیه و سلم از آنکه سعه مرض تا وقت رحلت سابقا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه  
 علیه و سلم در حجی که گذارد بعد از تعلیم احکام دین اشارت کرد در رحلت خود ازین عالم نوداع کرد و ایشانرا  
 فرمود شاگرد که در سال آینده در شانها ششم و هفتم این حجر را حجه الوداع نام کردند و در آن سال که در ایام  
 کرم و نیک و امانت علیکم نعمتی نیز اشارت کرد بان چنانکه گذشت و هم در حجه الوداع در ایام نمشی سوره اوداه  
 فخر الله و الفتح نازل فرمود چون این سوره نازل شد حضرت علیه اسلام با جبرئیل علیه اسلام فرمود  
 که گویم را خبر دار سیکر و انید که ازین عالم با میرفت جبرئیل علیه اسلام فرمود علم محدود لا اخرة غیر لکن  
 الاوسه پس سرور کائنات علیه افضل الصلوة در کار آخرت جبر و جند بسیار گوی نمود بعد از ان از  
 نزول این سوره اکثر ذکر آنحضرت علیه اسلام بکلمه ام الکلمه شایسته و تقدس که فرموده تسبیح بحد ربک استغفر  
 انک ان توایا این بود که سبحانک اللهم و بحمدک اللهم انظر لی التواب الرحیم گفتند یا رسول  
 چون است که این کلمات را از زبان مبارک بسیار سیرانی فرمود بدیند و آگاه باشد که در عالم بقا  
 خوانده اند و امر کرده اند تسبیح و تحمید و استغفار و در گذشته گفتند یا رسول الله از موت می گویی و در تحقیق  
 آفریده است خداوند تعالی گذشته و آینده مرا فرمود فاین اول المطلع و این ضیق القبر و غایب الخد  
 و این القیمه و الاموال و این تنبیه است مرا همه را به پیش آمدن این محن و بلا یا اگر نه حال آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم اعلی و ارفع است از ان و از عبد الله این مسعود رضی الله عنه روایت است که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم در وقت غمیش یکبار بار از قوت غمیش خبر داد و خواص اصحاب را بجانان عالیه رضی الله  
 عننا خواند و چون نظر مبارکش بر انرا گذریه شد و همانا که آن گریه از فایده رحمت و شفقت آنحضرت بود  
 و از شدت تصور الم فراق آنحضرت بود که بر ایشان عارض میشد نگاه فرمودم چنانکه در ایام که الله اسلام  
 حفظکم الله خرمکم الله نصرکم الله فیکم الله هدکم الله و فاکم الله و فاکم الله و فاکم الله و فاکم الله و فاکم الله  
 بظاهر تنگیه بیانت صحابه است که حاضران درگاه بودند و لیکن بحقیقت اصح تبایه است که شامل همه خوانند

چ



و تمام خطابات شرح همین حکم دارد که در آن نقلیه عافیه و غایب است و فرمود وصیت میکنم شمار از تنوی  
 و ترس از خدا بشمار و شمار آنچه را میسازم و خلیفه خود میگردانم و میترسانم شمار از عقاب خداوند تعالی  
 من شمار از و تزییری منیم و باید که علاوه بر خدا بشمار در میان عباد و ملائکه و کنندگان تعالی  
 فرمود ملک الاراخره بجمعها للذین لا یریدون علوانی الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقین  
 روایت کرده است و ارمی که چون نازل شد اذ اجاب نصر الله و الفتح خوانند آنحضرت علیه السلام فرمود  
 یا رضی الله عنهما و فرمود خبر سوت داده شده ام من پس بگریستند و فرمود آنحضرت گریستن  
 اول اهل بیت نبی که خواهی پوست بن پس خنده کرد و فرمود هیچ گشت که این قصه در وقت مرض است  
 چنانکه باید بود آنحضرت علیه السلام که عرض میکرد مرا از جبرئیل و خوانند با وی قرآن بجاوست هر سال  
 عرض کرد درین سال دو بار و این نیز از امارت رحلت از عالم بود و در بعضی روایات قصه گریه و خند  
 را در زیر آن ذکر کرده اند و حکایات میگردند آنحضرت علیه السلام هر سال عشره آخر از رمضان است  
 که درین سال دو عشره و نماز گذارد بر شهادت احد بعد از هجرت سال از شهادت اینها چنانکه در طریق  
 تودیع میافشد پس تر را در بر منبر و فرمود من پیش و شامام و شهیدام بر شامام و مودع شمار فرست  
 و من نظر میکنم بسو حوض هم در اینجا که استیاده ام بدستی داده شده ام کلیدهای خرمین را زمین را  
 و این بشارت است به فتح بلاد و زمین و بدست آمدن جزایق لهذا فرمود منی ششمین شهر است که  
 شود بعد از من و لیکن همه مردم بر شانه دنیا را که رغبت کنند در آن و در فتنه افتند و هلاک شوند و اینها که  
 شدند آن کسی که پیش از شما بوده اند و از ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم نشست بر منبر و گفت که بخیر گردانید خدا بشمار بنده از بنندگان خود را میان آنکه بدید  
 زینت زینت حیات دنیا را و میان آنچه نزد او است تعالی از اجر و ثواب خیرت پس اختیار کرد این بنده  
 چیزی را که نزد او است و رغبت نکرد در دنیا پس بگریست ابو بکر صدیق رضی الله عنه بشنیدن آنچه گفت  
 پدران و مادران ما شد تا تو باد یا رسول الله و گفته مردم پیغمبر است این چه پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و سلم از حال بنده از زندگان خبر میدهد و روی گریه میکند و میگوید پدران و پدران ما شد تا تو باد یا رسول  
 و بود و سوخت او خبر دهند از حال خود و بود ابو بکر و انا ترمن از این حال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 فینکی کنندترین مردم بر من در محبت خود ابو بکر است اگر می بودم من خلیس گنیزه از غیر خدا کسی را می گزینم

ابو بکر با انا خلیفای من بر خدا نیست اخوت اسلام باقی است و غلیل است بجانی را گویند که دوستی او درون  
 دل در آمده و سجا کرده است و فرمود که باقی نماند و مسجد مسجد در یکدیگر در یکدیگر ای بگو که گفته اند که درین کلام  
 اشارت است بفرمود ابو بکر بخت یافت این سخن را در مرض موت گفت پیش از فوت پنج شب در در و ایام پیش  
 قدمه تحفیر در ایام مرض آمده است و رسیدند صحابه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کسی میسر لاجل قیام سوال  
 فرمود نزدیک رسیده است بر کشتن کسی که خدا او جنت الماوی می و سدره کبنتی در رفیق اعلی و کاس  
 انقی و عیش گوارد او در و آخر ماه صفر سال مذکور را می شد آنحضرت که بر اهل کورستان بقیع مستغفا  
 نماید و از عالیه آمده است رضی الله عنهما که شب آنحضرت بنجامه من تشریف داشت من در خواب بودم  
 چون از خواب در آمدم آنحضرت را در جامه خواب نیافتم پس محبت است بر بیرون چشم دیدم که در بقیع بودم  
 و کلمات اسلام علیکم و از قوم هونین داناکم ما تو عدون و انا انشاء الله کم لا حقون در رویه ام لانا لفظ  
 و انا کم لا حقون اللهم لا تحرنا اجر جسم و لا تفقنا بعد به اللهم غفر لاهل بقیع النعمه و در روایت دیگر از  
 عالیه آمده که گفت بر آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از خانه من من نیز از عقب آنحضرت بر آمد مرا در جنت  
 غیرت آنکه میباید در خانه یکی از آن کجود در آید تا آنحضرت که بقیع رسید بسیار ایستاد و بار بار استهاس  
 مبارک برداشت و دعا کرد و باز گشت من نیز باز گشتم و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنجامه  
 در آمدم و بخت متعاقب من حضرت علیه السلام نیز در آمد چون اثر اضطراب و تنگی نفس من پیش آمد که در خواب  
 می عالی چه حال دارم چه شد که اضطراب کینمانی از صورت حال غرض کردم فرمود ان بسیاری که پیش  
 و دیده بودم مگر تو بودی گفتم نعم یا رسول الله پس دستا بجنبه سینه من زود فرمود تو گمان بردی که  
 خدا او بر سوخته او حق تو ظلم کند گفت یا رسول الله از خدا چیزی پوشیده نیست همچنین است که تو سیرمانی  
 ولیکن مغرور دار حکیم ما جلالت تشریف است که برین داشت و در و ایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بجای فرمود شیطان ترا برین گماشت گفت عالی ایام شیطان است فرمود هر کس را شیطان  
 گفت عالی یا رسول الله ترا هم هست فرمود هست ولیکن شیطان من اسلام آورد پس آنحضرت صلی  
 علیه و سلم فرمود جبرئیل علیه السلام برین آمد و بهم بیرون خانه نداد و او دعوت جبرئیل است که چون  
 تو جامه مبارک از تن براه مبارک از تن بر کنده باشی درون ندانند و نیز گمان بردم که تو در خوابی  
 بیدارت نکردم تا متوحش نگردی پس جبرئیل علیه السلام وحی آورد که پروردگار تو حکم میکند که بر اهل

عج

تصحیح بیرون الی و مرایشانرا استغاثه کن و لفظ دعا درین روایت چنین آمده اسلام علیکم و آلیکم و سلم  
 مومنین انما وایا کم متواعدون عند الموات کون و نیز آمده اسلام علیکم یا اهل القبور و الغفران انما وایا کم  
 لنا سلعت و نحن بالاثار و مثل این قصه درینت و در سینه خود هم شعبان نیز آمده است که زیارت قبور و  
 مسنون است و از ابی موسی سید رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است که آنحضرت علیه السلام فرمود  
 مرا بیدار کرد که مرا امر شده است که برای یقین زوم و بر آیشان آمزش خودم و مرا همراه گرفت و  
 بر اهل یقین آمد و با استناد و زمانی طویل استغفار نمود و چند ان دعا کرد ایشانرا که از روزم که کاشن  
 اهل این قبوری بودم تا بشرت این دعا در یا ختمی نگاه فرمود سلام بر شما ای اهل قبور یا و بان لغت  
 و حالت که صبح کردید و هستید در ان و دورید از ان هفتها که هستم مردم در ان و نجات داده و خلاص گردانید  
 خدا شکر شمار از ان تحقیق رسیده آورده است مردم هفتها هم هفتها شب تا رنگ متصل آخذ ان با اول  
 آن در پی هم می آید قران هفتها بدتر است از اول بعد از ان فرمود ای موسی بیختر من دنیا من  
 عرض کرده اند و مرا خیر ساخته اند میان آنکه باقی و غلده باشم در دنیا حصول درجات و مراتب خیرت  
 و میان آنکه پروردگار بساعت بر ان من همان گفتا پروردگار را اختیار کردم موسی میگود گفتا رسول  
 اختیار کن چندگاه بودن در دنیا بعد از ان بیشتر رو با از دولت تو ما هم میسایم فرمود لا یا موسی گفتا  
 پروردگار خود را اختیار کردم و در روایتی آمده که بعد از ان رسو مبارک با صحاب آورد که حاضر بودند در آن  
 ایشان یعنی گذشته گان بهتر از شما اند گفتا رسول الله ایشان برادران ما اند چنانکه ایمان آوردند ایشان  
 ما نیز آوردیم و ایشان اتفاق کردند ما نیز کردیم ایشان رفتند ما نیز میریم ایشان را از ابلیس چیست فرود  
 ایشان در گذشته و از اجزای خود چیر شده در دنیا خوردند و نماندیم که شما بعد از من چه کار کنید و چه هفتها  
 در میان شما سرزند و از ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت آمده بحضرت علیه السلام رسول الله صلی  
 فرمود ای کاش میدیدیم برادران خود را گفتند یا رسول الله ما نه برادران تو ایم فرمود شما صحاب غنید برادران  
 من انما اند که بعد از من میانید و ایشانرا بوجود نیامده اند من فرط ایشانم بر عرض گفتند یا رسول الله  
 کسی که بعد از تو آید از است تو تو ایشان را ندیده باشی او را در روز قیامت چگونه شناسی فرمود  
 اگر یکی از شما سپان بود و سپان دیگر غرزه دار سفید اما سپان خود را یکدیگر نمی شناسید بر خیزند  
 من در روز قیامت سفید صید و سفید دست از انار و منو نمیکند نیز زیارت یقین و استغفار بر ایشان

ما بر بودم چنان زیارت شهداء احد و دعا برای ایشان ما سر شد و در وقتی آمده است که شبی آنحضرت  
 را صلی الله علیه و سلم گفتند که بقیع رو و استغفار کن االی آنرا پس آنحضرت علیه اسلام رفت و استغفار  
 کرد و بازگشت و در خواب شد باز گفتند که برو اهل بقیع را استغفار کن باز رفت و استغفار کرد و باز آمد و استغفار  
 کرد باز گفتند برو بر سه شهداء احد و ما کن پس حضرت صلی الله علیه و سلم با حدیث و در نشان شما  
 احد و عا خیر تقدیم رسانید چون از اینجا بازگشت و از دعا و دعای اجاب و اموات فارغ شد صدراع  
 طاری شد و بازگشت و در اینجا نکته است که در خاطر بگیرد که گویا امر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت  
 زیارت اهل بقیع و شهداء احد و دعا و اهل ان استغفار بر آ ایشان و تودیع ایشان که در صورت  
 تودیع صحاب و جناب نزد سفری میباشد عبت آن بود که چون غنیمت سفر آخرت پیش آمده و  
 شایستی و رجوعی بان عالم و اهل آن پیدا شده و چون با حیا و دعا و نصیحت کرد و تذکره و موعظت نمود  
 اموات را نیز دعا و استغفار و تودیع نمود اگر گویند که گشت گمان و جلال بزرگ اندک آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم نیز انجام میدادند و لهذا مشیر ساخت ایشان از قبول خود انانکم للاحقون و داع چه معنی دارد و جواب  
 آنکه این در صورت و داع بود چنانکه در ضمن بیان اشارتی بان کرده شده حقیقت و داع با آنکه مقام  
 آنحضرت اعلی و ارفع است دیگر را از کی مجال مرافقت و مصاحبت خواهد بود و چنانکه در آخرت در  
 مقامی است مخصوص با آنحضرت در عالم بروج همین تر حکم و اید و ان الله اعلم و از عایشه صدیقه رضی الله  
 عنها آمده که چون آنحضرت باز آمد از بقیع مرا صدیقه فارض گشته بودی گفتم و ارساء و فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بل انا بانایشه و ارساء یعنی بلکه افاض شده است در دوسر و میگویم و ارساء و فرمود  
 آنحضرت علیه اسلام بر سه تسلیه من بطریق مزاج چه زبان میکند سه عایشه که پیش ازین از عالم برو سو  
 می ایتم پس بود قیام منبایم ما هر بود تجنیز و تکفین کنتم ترا و نماز میگذازم بر تو و دفن کنتم ترا و استغفار و  
 دعای پس عایشه و نیز مزاج غیرت امر با آنحضرت گفت گمان میبرم که شما دوست میدارید موت مراد اگر  
 واقع شود موت من در آخر همان روز بازن دیگر در خانه من عروسی کنی پس تبسم فرمود آنحضرت  
 علیه اسلام و گفت در دوسر تو امی عایشه میشود و لیکن این در دوسر که من دارم مشکل که از ان  
 شوم اشعار کرد با آنکه درین مرض ازین عالم علت خواهم کرد و فرمود آنحضرت علیه اسلام و گویا برای  
 خوش کردن عایشه رضی الله عنها فرمود قصد کردم و خواهم که کس بفرستد رسو ابوبکر و پس ازین عا

که بیانش از من و عهد کنتم با ایشان یعنی عهد خلافت تا بگویند گویندگان و از رو کنند از رو کنندگان یعنی  
 کس دیگر غیر ابو بکر دعوی خلافت نکند و از رو توبه آرزو فرمود پس قسم ایاد در حدیثی که از آن دو منقح است  
 مرض آنحضرت علیه السلام در خانه میبونه بود رضی الله عنهما در نوبت که چون سخت شد به ازواج مطهره  
 و می فرمود من فردا کجا خواهم بود و مگر فرمود این سخن را و مقصود آنحضرت آن بود که در ایام مرض  
 خانه عالیه باشد و در روایتی آمده که صحیح با زبان گفت من نمیتوانم که با وجود مرض در خانه ای شای  
 بگیرم و رعایت قسم بجا آرم اگر خواهید مرا دستور دهید تا در خانه عالیه باشم و مرا در آنجا بجا آرد  
 کنید پس همه راضی شدند که در خانه عالیه باشد و در روایتی فاطمه زهرا گفت رضی الله عنهما که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم شاق خواهد بود که تردد کند بنحایت هر یک پس همه راضی شدند که بنحایت عالیه  
 عتبا باشند پس بیرون آمدند از خانه میبونه هر دو دست مبارک بر پیشانی بیت نماند چنانکه با پاس  
 مبارک بر زمین خط میکشید و هر مبارک بخرقه بسته بود بر کشته بنحایت عالیه آوردند و در روایتی آمده که خدیجه  
 بنحایتها از واجبیست و رعایت قسم نمود تا در خانه میبونه بود و در سخت شد پس فرمود من  
 نمیتوانم که با وجود مرض در خانه ای شای بجا آرم پس اتفاق کرد بنحایت عالیه و در روایتی آمده که ابو بکر صدیق  
 رضی الله عنه گفت یا رسول الله می خواهم که بیماری تو کم و شکر الطیفه است بجا آرم فرمود ای ابو بکر اگر  
 من بیمار دارم بجز این میت فرمایم مصیبت ایشان زیاد گردد و تحقیق اجر تو بر خداوند است یعنی که کرد  
 ثابت شده پس بسیار مرض صلی الله علیه و سلم چنانکه آورده اند که خطراب میشود و نقل شد که  
 مبارک خود و از پیلو به پیلو میگذاشت عالیه میگوید رضی الله عنهما پس گفت یا رسول الله اگر شل ای حالت  
 از یکی از مادر وجود آید غیب میکنی و در غضب می آئی فرمود که عالیه مرض من بنحایت معیب است  
 و بدستی حق است بلا بر اینها و همان بنحایت معیب و شد بدین فرستند و هیچ موشی نشد که بوی  
 بلای و اندامی بفرستند حتی خاری که در آن بود بلکه الا انک خدا بآن سبب بر او بدید پس  
 گرداند و از وی خطبه کم کند و فرمود بعد از آن که نفس من بید قدرت اوست که هیچ احد بر او  
 نبود که ایست از مرض و غیر آن بد و رسید الا انک بر بزرگانان از وی چنانکه سر بزرگان از در خانه  
 و خیرین و در روایتی از عالیه آمده که گفت ندیدم من هیچ احد که مرض من و غضب ترا باشد از مرض  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مقول است از ابو سعید خدری رضی الله عنه که گفت در آمد من نزد آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و قطبقره خود چیده بود وی یافتیم با حرارت تب را از بالای قلیفه و تحمل نداشت  
دست من که بدن شریف اش ز سوز سوز آتش تبی که درم افرو بود هیچ احدی بلای او سخت تر از بلای باقیان  
نیست لاجرم چنانکه بلای ایشان مضاعف است اجزایشان بتر مضاعف است بود که خداوند تعالی  
بعضی از انبیا را مبتلا ساختی بقدر روشنی تا بحدی که از میوس قادر نبودی بر شب تاب که شب روز هم باقی  
پوشیدی بدانکه در امتداد بدلتان و ایلات خورش در گاه الهی که اغر و عظم و اعلا و اقرب ایشان میا  
و تابعان ایشان اند از اولیاء و صلی عن نیست چنانکه حدیث الاشل فالاشل مشهور و معروف را این است  
اما جرح فزع در بلایا و آه ناله در امراض چه حکم دارد و اینجا سخن است جرح و فزع که معنی معیسی و بیعیسی است  
و که است بلا و قرار از آن است حرام است بی خلاف و آه و ناله که بقصد اظهار غیبت و عیارتی که لاجرم حال  
بنده است و اضطراب و بیقراری که از شدت مرض و صعوبت آن عارض گردد دیگر است و در اصل جرح و فزع  
و که است بلا و شکایت از بیله نیست و حدیث عالیه که در بیان حال شریف مذکور شد در اشکات آن کافی  
است نعم تاوه و اینم اگر لعبد مضایق تسلیم باشد مکره و در اصل شکایت است و اعلام و شایع آنها که طلال  
کرامت و شکایت بر آن کرده اند مطلق نیست بلکه مقید است به بیعیسی و بیرضائی و شیخ محی الدین نووی  
اگر چه تصنیف ابطال این قول تصریح کرده ولیکن گفته که شاید که مراد ایشان بکرامت خلاف اولی  
است چه اولی است که بیکر مشغول باشد و در کلام نووی نیز نظر است که چه بعد از ثبوت آن از حضرت  
نبوت علی مصدر با اعلوت و التجهیه طلاق اولی ترک ادب است و آن نیز نوعی از ذکر است  
نعم از روی خلقت و ناشی از غلبه طبیعت باشد چنانکه مقتضا احوال عامه مبتدیان است که شمع  
یقین و محسوس سحر و قضا است اگر مکره و خلاف اولی گویند جائز است و اما خار و مدد  
بجلیت یا طبیعت لا باس به است باتفاق پس نیست ذکر جمیع شکایت و با کسی که نظایر است با  
و در باطن شاک یا فربس که در ظاهر شکم بود در باطن راضی باشد پس معتمد و مشغول عمل قلب است  
فعل لسان و انکه اعلم از صحاح احادیث از عالیه رضی الله عنهما آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
بیمار را تقوید کردی و پناه کردی این کلمات که از هب الیاس رب الناس و شفقت انت ایشانی شفا  
الاشفاک شفا لایغادر شفا و در روایتی آمده که چون مریض شده خود نیز تقوید کردی باین کلمات  
و دست مبارک خود را بر بدن اطهر بالیدی چون مریض شد مریض موت من این دعا خوانم

و

و راستم که دست او را بر بدنش بمالم دست خود را بکشید ازین و گفت ربنا فطرنا و اجتنی بالرفیق الای  
 و روایتی آنکه فرمود مرا این تقوی پیش ازین نفع بسیار کنون اینها هیچ سودمند بود و روی است  
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در همه مرضها خود از خدایت عافیت و شفا خواستی مگر در مرض موت  
 که در شفا کردی بلکه عتاب کردی نفس خود را و فرمودی ای نفس چه شده است که بنده بخواهی  
 بهر طایفه معاذی همچنین ذکر کرده اند ولیکن در حدیث دیگر از عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت  
 در وقت خواب قیل هو الله احد و قیل یا عوذ برب لعلق و قیل اعوذ برب الناس خواندی و در هر  
 دست خود بر سینه سپرد و بهر دو دست تا آنجا که توانستی دست بر سیدی از جسد مبارک انداخت  
 و ابتداء میکرد از سر روی و سینه مبارک خود را و در روایتی آمده که چون بیمار شد همچنین میکرد و چون  
 بیمار شد موت من و بمدم بروی معوذات را که عادت داشت و میدان آنرا و مسح کردم بدست و  
 در روایت مسح کردم بدست وی با سید و ممول برکت دست وی که عظیمتر بود و برکت آن از دست  
 من این جهت آن باشد که خواندن این سور قصبه شفا بود بلکه در روایتی خواندن بیت شفا  
 یاد را تا ای این مرض بود پیش از آن که خبر گردانیده شد میان بقادرین عالم و توجیه عالم آخرت  
 و اختیار کردن آن عالم چنانکه در حدیث صحیح آمده است که جبرئیل علیه السلام درین مرض که از زمین  
 سجانه آمد و گفت یا محمد بر سینه که پروردگار سلام میسراند بر تو و میگویی یا اگر بخوای ترا شفا دهم و از منزل  
 خلاص گردانم و اگر خواهی ترا میرانم و بیا مزمیت پس من با خودم که لم یح شوم بر رفیق اعلی مع انی  
 اللهم الله علیهم من نعین و نصیقین و اشد اهلها عین حسن اولادک عیقا و در روایتی آمده  
 که گفت ای جبرئیل من اموز خود را بر پروردگار خود گذار شسته ام هر چه خواهد بین کند و ابتداء مرض آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم در او اصراف بود در روشی که باقی مانده بود از وی و در روایتی روز چهارشنبه  
 بود روایتی در مفتوح ریح الاول و در کتاب الوفا گفته بسیار شد در سفر در شعی که مانده بود و حلافت  
 است در میان اهل سیر در دست مرض آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکثر بر آنند که سیزده روز بعد بود و در  
 چهارده روز و نوزده یعنی دوازده روز و طائفه بر آنند که ده روز و این اختلاف فرج اختلاف در آنست که  
 مرض در روز وفات است که سبب انشاء الله تعالی باب دوم در ذکر وقایع که در ایام مرض واقع  
 شده یکی آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عین اشتداد مرض فاطمه زهرا رضی الله عنها را طلبید

در ایام مرض آنحضرت  
 در ایام مرض آنحضرت  
 در ایام مرض آنحضرت

چون وی نزد آنحضرت آمد فرمود در حیایانتهی و در پهلوی خود بنشاند و بود آنحضرت در حالت صحت که چون فاطمه  
رضی الله عنها را دیدی خجاستی و متوجه و مستقبل شد و او را بوسید و بر چاک خوردنش اندی پس در  
گوش او سخی فرمود فاطمه گریان شد باز همان طریق سخی فرمود سر در خندان شد عایشه گوید رضی الله عنها  
با فاطمه گفتم هیچ گریه را نخبده و هیچ غم را بنشادی بقارن و متصل نمیده ام چنانکه امر فرمودیدم بسبب  
این صحبت فاطمه فرمود رضی الله عنها این نسبت میان من و رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاش نخواهد کرد  
عایشه فرمود رضی الله عنها پس فاطمه رضی الله عنها آن سر را فاش نکرد تا آنحضرت از دنیا نقل کرد بعد از  
فوت آنحضرت علیه السلام باز پرسیدم که آن سخن چه بود این زمان فرمود که اول بار فرمودیدر سینه حضرت  
علیه السلام با من هر سال یکبار قرآن میخواند و هر سال دو نوبت خوانندگان نمی برم الا آنکه  
اجل من نزدیک رسیده است که هر کس خواندن قرآن این است تمام بخود پس بگریتم و در بار دوم فرمود  
اول کسیکه از اهل بیت من طحی گردد تو باشی و ازین بشارت خندان گشتم و در روایتی آمده گفت  
که اجل من نزدیک رسیده و اول کسیکه از اهل بیت من طحی شود تو باشی پس بگریتم و در بار دوم فرمود  
راضی هستی که سیدنا اهل بیت باشی او از روایت باولی دلالت دارد که فرج و خنده بر اولیت  
حقوق است و حضرت از سارا اهل جنّت زاید است بر این و بود وفات فاطمه بعد از آنحضرت بقول  
اشهر شش ماه سیوم ماه رمضان و بعضی سه ماه گفته و الله اعلم و از آنجمله آنست که از او کرد آنحضرت  
در ایام مرض خود جمل نفس را از عبید و از غریب و قایح که در سالهای ایام مرض واقفند گفت که چون  
از خدمت خارج گاهی طاری میشد غما و گاهی بافانتهی آمد و اگر قصد شی میگردید حرکت درستی نمیشد  
کرد و پاسبان مبارک بز زمین خطمی کشیدگان بردند که وضع آنحضرت از ذات اجنب است که نام من  
مشهور است و عباس رضی الله عنه نیز حاضر بود در بیان زمان ام سلمه و بهمارت عمیس و زنده و علام  
ذمت اجنب در آن و یاد دیده بود پس آمد و کردند آنحضرت را به فتح لام دارد که از کرانه دمان ریزند  
هر چند که اشارت کرد که نر زنده باز نیامد و خلیل کردند که از قبیل کراست بر لبش است و او را چون  
با فافانتهی آمد فرمود که کرد اینکار را به من مگر این زمان کردند که از حدیث آمده اند اشارت کرد با من سلام  
قبمت عمیس فرمود چه کردید شما ای زمان من این کار را من نمی کردم من شمار از آن گفتند گمان  
کردیم که تبهذات اجنب است و نهی عبادت بر لیسان است که در او را مگر و چند از پس نقل کرد و

۹



این زمان عباس که وی حاضر بود فرمود بچه علاج کردن گفتند بعبود هندی و چیزیست از درس و چند قطره  
از زیت فرمود ذات الحجب از شیطان است و سلطنتی گرداند خدا بیجا برین شیطان را پس حکم کرد  
که تا نرسد هیچ یک در خانه مگر آنکه چکانیده شود از روز و در این می جز عم من عباس رضی الله عنه که وی شکر کند  
در این پس در دهانه آنها همه ایشان چکانید حتی میبونه که روزه دار بود و این چکانیدن دار و در دهانه آنها  
از زمان از قبیلہ قصاص است که از همه احکام شریعی است و خواست آنحضرت صلی الله علیه و سلم که  
است را تا وقت آخر از او مرده است بیرون نداد و احکام شریعت اجرا نماید و هر که میرفت کسی که  
خطابا وی عمل کند خصوصاً اعلاهی کند بنا بر ادانی قصاص آن بر او ثابت شود دیگر و یا عفو کند و در شریعت  
آمده است که اگر کسی طبعی نماند و مهلت در این اردو حاصل بود دیگر را بجهل علاج کند و ضرر آن بدو بر قصاص  
آن بر او ثابت گردد و حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود من لطیف لم یعلمه الطب قبل ان  
فهم صانع اگر چه این زمان باشد و شفا این فعل نبود لیکن عقوبت کرد همه را از جهت شفا ایشان بدان تلک  
عمل منهی که کرد از آن بعضی از علما گفته اند نحوست آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بیانید این زمان زوی است و شفا  
بر ایشان خطبه عظیمه از جهت اید او سو ادب و هجرات که بر آنحضرت علیه السلام کردند پس پاک گردانیدند از قصاص  
اگر چه عفو نیز گنجایش داشت و بود عادت تشریف کریمه صلی الله علیه و سلم که تمام می کرد پس نفس خود را بقتل  
تلویب بود و انتقام و تا وی اگر چه شروع است آنچه بدان کند علاج ذات الحجب بود چنانکه در طب البنی احادیث  
آمده است لیکن فرار از غیرش بر عدم مداوی بود چنانکه گذشت در واقع ذات الحجب بود تبلیه در کتب گفته که  
ذات الحجب درم عارض است در نوحی صدر در عضلات اطنه و حجاب در خل یا حجاب حاضر میان آلات  
آنها و آلات نفس و این را خالص نام است و این غلظت و اخون اقسام است یا در عضلات خارج  
ظاهره یا حجاب خارج مشارکت جلد و از اعراض ذات الحجب حی حاده و سعال و تنفس و جمع ناس  
و عطش و اختلاط ذهن است و باطله آن از اعراض شدید و مملکه است زیرا که حادث است میان دل  
و جگر و علاج آن خالی از تفسیری نیست گفته اند که ذات الحجب دو نوع است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی در  
در اعضا که در میان افعال است پیدا شود چنانکه مذکور شد و غیر حقیقی هم جانب پهلو است که از احتقان  
باید و مای غلیظ پیدا شود و در این نوع حقیقی است که چون نیک من و نیز در تنگی بران مکان مای غلیظ  
انگشت از آن تناول کند تا تبلیس آن ماده کند و عفا باطن تقویت کند و صفا را فتح کند تا مای غلیظی اگر

اینکه اگر کسی  
بازماند علاج  
سوزنند من  
باید است

و

ماده آن یعنی باشد علاج پذیر بود و تقصیر در وقت مخطاط مرض و اگر موسی و صفراوی است علاج است  
 سخت تر ازین باید کرد چنانکه در کتب مذکور است و باطله آنحضرت صلی الله علیه و سلم این مرض را باطن  
 خود روان داشت و الله اعلم و فرمود همیشه اکل زهر سعادت میکرد و الا ان وقت تقطع ایست بدین  
 ایستام رگی است که متعلق است بقلب و گفته اند که خدا بیجا جمع کرد و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 شهادت را با نبوت و وصل از جمله وقایعی که در ایام مرض واقع شد است که چون سخت شد مرض  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بفرخنده و خواست که بنویسد کتابی و عهدنامه پس گفت مرحب الرحمن  
 بن ابی بکر راضی الله عنها بیارشانه با تحفه که بنویسم مرالی بگردا که اختلاف نشود در آن پس چون قصد کرد  
 عبد الرحمن که برود و بیار در فرمود آنحضرت ایاد الله خدا تعالی و مومنان که اختلاف کنند و ابی بکر  
 بل سنت و جماعت را این دلیل است بر تقصیر بخلاف ابی بکر و دیگران که گران بودی که در روز  
 غدیر نصب کردند امیر المؤمنین علی را و خایفه یافتند در آخر وقت نخلین و دیگر دندونی گفتند چنانکه  
 گفته شد و از آنجمله واقعه مشهوره که در کتب صحاح مذکور و مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین  
 آفته از مرض که اصحاب در حجره شریف مجتمع بودند فرمود که دوات و صحیفه و در روایتی شانه بر آن  
 بیارید تا برسند شما و صیتی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید پس اصحاب اختلاف کردند بعضی گفتند  
 آنچه فرمودند بر آن عمل باید کرد و دوات و صحیفه باید آورد اما حضرت هر چه بخواهد بنویسد و بعضی گفتند که  
 مناسب نیست که آنسرور را درین محل مشغول بکتابت داریم که وقت صلی الله علیه و سلم تنگ است  
 و عمر نفسی الله علیه و سلم در جانب بود و گفت که در روز اولم بر حضرت مستولی است و قرآن مجید در میان است  
 و ما پسند است و در بعضی روایات این یاد نیز آمده است که در وقت مرض چیزهایی میگوید که از آن  
 اختیار بیرونست شاید که این سخنان نیز مثل آن سخنان باشد یعنی بسیار بعضی مردم از منافقان غیر مسلم  
 را دشمن پیدا شود و بگویند و خیال کنند که باریان بگویند چنانکه بباران در وقت سختی بیماری بگویند  
 و جمعی دیگر نیز موافق عمر بودند و جمعی مخالف تا اختلاف افتاد و آواز بلند شد پس آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم فرمود بر خیزید از پیش من که مناد است و رفع صوت بجزور سوزی اینا سب نیست با وجود  
 سه وصیت فرمود یکی آنکه شرکان را از جزیره عرب اخراج کنند دوم آنکه جماعه خود که نخواستند بایستند  
 جائز با وصلها بمانند چنانکه سن پیداوم و وصیت سوم را راوی فرمود پس فرمود بایر ظاهر آن که وقت بود

روایت

که اقبال العلماء و ائمه اعظم و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که گفت سخت مصیبتی که بگذشتند  
 که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وصیت نامه بنویسد و در بعضی روایات آمده که سعد بن زبیر که کسی است  
 است میگوید ابن عباس میگفت که روز شنبه و چه روزی بود روز شنبه که این قضیه واقع شد و بگفت  
 ابن عباس تا اشکها بر شال مردارید در رشته کشیده بر روی او فرود آمد و این قصه را که گفته شد ذکر کرد  
 تا در فهم ابن عباس چه در آمد و در خیال و چه بود یعنی چیزی در آخر وقت حیات از آنحضرت و وصیتی  
 بود که می آید که موجب دفع خلاف و ترغیب می شد و بیشتر از آنچه در فهم مردم می آید و بخیاال ایشان گفته  
 است که مقصود آنحضرت علیه اسلام تعیین خلیفه بود که بعد از وی که خواهد بود و در لفظ حدیث و در  
 حال بر آن دلیل نیست خدا میداند که چه میجو است ظاهر است که تجدید میان احکام و شریعت و فرائض  
 ضروریات آنرا بیان کند لفظی مواظب و لفظی که مناسب باشد یاد ایشان و هر چنانکه ذکر آن وصیت  
 که مذکور شد ظاهر میگردد و معلوم شد که حتی نازل نبود و امری بجای نبود و اگر نه عدول و سکوت  
 از آن صورت نمیداشت و عمر رضی الله عنه و زبیر آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و اعوان بود مصلحت  
 وقت و صلاح کار و آنحضرت نیز اورا از آن منع نکرد و چنانکه در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده که  
 آنحضرت بوی فرمود که در مردم نادر دهند که هر که لا اله الا الله گوید بصدق دل حرام است بر او  
 آتش و در رخ بس منع کرد و عمر ابو هریره را و گفته بگذازد را رسول الله مردم را که عمل کنند پس قبول کرد  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وی و چون آنحضرت شنید که میگویند حسنا کتاب الله سکوت کرد و خاطر  
 شریف جمع نمود و دانست که اینها اسخ و ثابت اند برین دیگر حاجت هیچ چیز نیست منقول از ابن عباس  
 خوش نیامد فرمود بر چیزی نبرد و شاید در زمان اهل تشیع چنان در آمد که آن حضرت میخواست  
 که علی مرتضی را نصب کند عمر ابن خطاب دفع این کار کرد و در سیاق قصه چیزی نیست که دلالت دارد  
 بدان بلکه وصیت ابی بکر اقرب است بقریه حدیث طلبیدن عبدالرحمن ابن ابی بکر تا عهد نامه نویسد  
 و ائمه اعظم و از آنجمله ام کردن آنحضرت است ابی بکر صدیق را که بگذارد نماز با مردم آورده اند که نماز بگذرد  
 آنحضرت با مردم در مدت مرض مگر سه روز که حکم شد که ابوبکر بگذارد و بعضی مقدمه نماز گفته اند و چون  
 گفته شد بر کسی نماز فرمود امر کنید ابابکر را که بگذارد نماز با مردم و امامت کند ایشان را و وصیت است  
 از زبیری که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم عبدالرحمن بن ربیع را که بیرون آید و بگوید مردم را که نماز بگذرد

بیر عیون نماز  
 حضرت ابوبکر  
 رفتن رسول عمر

پس بیرون آمد عبد اللہ بن ربیعہ و ملاقات کرد عمر بن الخطاب را و گفت با وی بگذر نماز با مردم پس گذارد  
 عمر نماز با مردم و بود وی رضی اللہ عنہم جہیر الصوت پس شنید آنحضرت علیہ السلام آواز عمر را و فرمود  
 ایماست این آواز عمر گفتند بی یا رسول اللہ فرمود ایبا دار و خدا آتزا و مومنان باید که بگذرد ابو بکر  
 کذا ذکر فی المنتقی و در روایتی آمده کہ بلال رضی اللہ عنہ اذان گفت بر نماز در زمان مرض آنحضرت  
 پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عبد اللہ بن ربیعہ را بیرون آئی و بگو مرا ابو بکر را کہ بگذارد  
 نماز با مردم پس بیرون آمد عبد اللہ و کفایت برد بر عمر را جامعی کہ نسبت در ایشان ابو بکر گفت  
 یا عمر بگذر نماز با مردم پس چون تکبیر بر آورد عمر و بود وی مردی سخت آواز پس شنید آنحضرت علیہ السلام  
 آواز او را پس فرمود ایبا دار و خدا تعالی و ایبا دارند مسلمانان مگر ایبا بکر را سه بار فرمود این کلمه را و گفت  
 عمر عبد اللہ بن ربیعہ را بکار بی که کردی تو من دانستم کہ آنحضرت امر کرد ترا کہ امر کنی مرا گفت عبد اللہ  
 لا والله امر نکردم کہ امر کنم کسی را و در روایتی آمده کہ بلال رضی اللہ عنہ اذان گفت و در آنحضرت امر  
 و بایستاد و گفت اسلام علیک یا رسول اللہ رحمت کفایت ترا خدا تعالی پس فرمود آنحضرت علیہ السلام  
 بفسد ایبا بکر را کہ بگذارد نماز با مردم پس بیرون آمد بلال دست بر سر زمان و فریاد کنان فریاد او  
 بریده شدن ایبا شکستن پشت کاشکنی زانید ما در من و چون زانید کاش میبرد پیش از  
 روز و نیدیم از غم خوار ایحال را پس در آمد بلال رخ در مسجد و گفت یا ایبا بکر سوخند امر میفرماید  
 کہ پیش رسد و نماز بگذاری با مردم پس چون دید ابو بکر خالی بودن مسجد را از سوی او بود ابو بکر رضی  
 عنہ مردی نرم دل سخت تند و گھمگین کہ تو نیست نگاہت خود را پس بر روی افتاد پیش فریاد  
 در آمد صحابه و فریاد کردند پس در گوش مبارک آنحضرت رسید فرمود یا فاطمه این آواز گریه و فریاد  
 کہ میسر فرمود فاطمه این آواز گریه و فریاد مسلمانان است کہ ترا در مسجد نمی بیند پس طلبید علی و عباس  
 را رضی اللہ عنہما و تکبیر ایشان بیرون آمد سوی مسجد و نماز گذارد و فرمود ای گروه مسلمانان  
 بشناور و داع خدا و پناه و گاہ پشت و یا مندی او مید و خدا خلیفه من است بر شما بقوی و حفظ  
 طاعت و بی تحقیق منافقت یکدم دنیا را دیگن ارم آنرا مردی است از عایشہ رضی اللہ عنہا  
 کہ گفت گران شد سوخند از صلی اللہ علیہ وسلم یعنی تو نیست یہ سجد در آمد و یاران نماز خفتی بود  
 کہ در مسجد تنظر آن سرور علیہ السلام نشسته بودند فرمود ایبا نماز گذارده اند مردم گفتند فی یا رسول اللہ

بجای

انتظار می کنند تا فرمود آئی بر من در محراب نمازید پس آمد و آب را بر خود ریخت و خواست که بر خیزد  
 بیوش گشت بعد از زمانی بهوش آمد فرمود ای مردم نماز بگذارید و گفتم منظر آنحضرت نشسته از فرمود آئی  
 برای من در محراب نمازید غسل کرد و بهوش گشت سه بار بچین برخواست غسل کرد و بهوش گشت  
 در بار سوم کس فرستاد نزد ابوبکر رضی الله عنه که با مردم نماز بگذارند و در روایتی دیگر آمده که غسل کرد و بهوش  
 گشت و آب که سر او را میسوزانیدند باخته پس آمد بلال رضی الله عنه که اعلام کند آنحضرت را نماز خواند  
 عادت وی بود که بعد از اذان بر در شریف می آمد و اعلام میکرد به نماز و حضور یاران و مدعیان پس فرمود  
 آنحضرت علیه السلام امر کنید ابوبکر رضی الله عنه که بگذارد نماز با مردم عایشه رضی الله عنها می گویند پس  
 گفت من یا رسول الله بر من مردی اندوختنک نرم دل است چون باستند در جا مبارک تویی تو  
 شنو آئید قرآن را بر مردم اگر عمر را فرمائی می شود یا فرمود امر کنید ابوبکر را که بگذارد نماز با مردم پس گفت  
 عایشه بصفه رضی الله عنها تو بگو بحضرت که یا رسول الله ابوبکر مردی نرم دل است چون باستند جا  
 شریف تو تواند شنو آئید مردم را قرآن پس فرمود آنحضرت علیه السلام شما ای طالبان زمان صواب  
 ایوست آید یعنی می آید بر حرف خود در دل چیزی دارد و بیرون چیزی دیگر میگوید امر کنید ابوبکر را  
 که بگذارد نماز با مردم پس چون درآمد ابوبکر رضی الله عنه در نماز یافت آنحضرت از نفس فرغ و خفتی بر آب  
 برخاست در حالتی که سرفهت میان دو کس پایا مبارک بود و میباشید باز در زمین تادری که در  
 شریف را چون شنید ابوبکر حسن آنحضرت است که پسر رود پس ایما کرد آنحضرت که بحال خود با  
 پس آمد آنحضرت نشست در جانب چپ ابوبکر و ابوبکر باستاده است اقامه میکند ابوبکر نماز و  
 صلی الله علیه و سلم و این اقامه میکنند مردم بنماز ابوبکر یعنی بوسطه بکس بر افعال و انتقالات آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و قوت می یاقند و در بعضی روایات آمده که ابوبکر امام بود و آنحضرت مقتدی و گفته اند  
 که روایات متعارضه بر آنکه امام ابوبکر بود چون از نماز خارج شد گفت ابوبکر یا رسول الله می بینم  
 ترا که صبح کرده به نعمت خدا و فضل و سخاوت می خوایم و دوست میدارم پس حضرت شد ابوبکر  
 عتبه و بنات خود رفت که در بیخ بود نیم سین مملو بسکون نزل و خاور عتبه در جانب عالی درین مظهر و  
 رعایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت نماز بگذار و پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 خلف هیچ کی از است خود مگر ابوبکر که با سه و خلف عبدالرحمن بن عوف در سفری مگر گفت چنانکه

نماز بگذار و پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 خلف هیچ کی از است خود مگر ابوبکر که با سه و خلف عبدالرحمن بن عوف در سفری مگر گفت چنانکه

آمده است از ابی سلمه بن عبدالرحمن از پدرش که بودوی با پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر غزوه پیش  
 آنحضرت علیه السلام برای حاجت خود در کشید آمدن وی صلی الله علیه و سلم پس تکبیر بر آوردند و  
 رضی الله عنهم پیش رفت عبدالرحمن پس آمد آنحضرت و گذارده بود عبدالرحمن با قوم یک رکعت  
 چون دید آنحضرت را خواست که بپرسد پس اشارت کرد آنحضرت که کمال خود باشد چنانکه ابوبکر گفت  
 پس گذارد آن حضرت خلف عبدالرحمن آن رکعت را و برخواست و تمام کرد آن رکعت که فوت شده  
 و فرمود بیض کرده تشبیه هیچ پیغمبر تا آنکه گذارد نماز خلف صالحی از مکت خود و درین حدیث ذکر  
 پس آنحضرت علیه السلام همه رویه صیغه الکیمن و مسح بر ایمیة و عامه و مسح خفین و غسل بر جبین  
 حقوق و عبودیت ترک احتیاط در غسل بر جبین که فرمود و بل للاعتقاد من انما واقع شده است  
 پوشیده ماند که تخصیص آنحضرت علیه السلام ابوبکر صدیق را رضی الله عنه با ما است و سالفه کردن این  
 دلیل واضح است مراهل سنت و جماعت را بر تقدیم او بخلافت که با وجود صحابه از قریش و حضور علی  
 رضوان الله علیهم او را تخصیص کرد و تقدیم نموده اند فرمود علی مرتضی بانی بکر صدیق رضی الله عنهما  
 قدمیک رسول الله من الیه یخرج و در رسد العابد از حسن بصری از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه  
 آورده که گفت تقدیم کرد رسولی از صلی الله علیه و سلم ابابکر را رضی الله عنه و گذارد نماز را با مردم  
 حاضر بودم غیر غایب و صحیح بودم غیر مریض و اگر نمی بودم تقدیم میکردم را پس رضی الله عنهما بر او  
 خود یکسکه را رضی الله عنهما در رسول او بر آید و درین باب و تسمیه خلافت بدینا با اعتبار ظاهر است که شامل  
 آوردن و در دنیا است و نماز صرف دین است و یکبار دیگر نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در زمان حیات  
 بجانب مسجد قبا بر اصلاح و رفع نزاعی نبی عمر که ساکنان انجاشی بودند در شتم زفته بودند چون وقت  
 نماز در آمد بلال بانی بکر رضی الله عنهما گفت چه میگوی وقت نماز در آمد و آن بگویم که شاید آنحضرت  
 علیه السلام نیز در رسد چون در آمدن حضرت تا خیر یافت همه صحابه اتفاق کردند بر تقدیم ابی بکر رضی  
 عنه بر سه نماز تا گاه آنحضرت علیه افضل الصلوة در رسید فرست ابوبکر که بستر کرد و از جا خود تا حضرت  
 علیه السلام پیشتر اند و با مردم نماز بگذارد پس حضرت علیه السلام اشارت کرد که بسج خود باشد پس  
 آنحضرت عقب ابوبکر گذارد و از آنجا معلوم میگردد که صدیق اکبر تعیین و مقدم بود بر سایر صحابه رضوان  
 علیهم اجمعین و از آنجمله است که پیش از وفات به بخورد فرمود بر اینده آگاه باشد که پیش از شما حاجی

نماز الله از وقت است  
 ابوبکر پیش آنحضرت

و

بود که قبور انبیا و صلحا و خویش را مساجد می ساختند شمارا با یکدیگر چنان مکنند و در روایتی آمده که فرمود  
 لعن الله الیهود و النصارى اتخذوا قبورا بنیام مساجد و روایتی آنکه فرمود با رضایا قبر العبد ازین است  
 گردان سخت با و غضب خداوند تعالی بر قومیکه گفتند قبور انبیا خود را مساجد بستی که من شمارا از ان  
 یکم فرمود الا بل بلغت اللهم شہد اللهم شہد باین مبالغه و تاکید نمی کرد تا معلوم کرد که بجایت امر  
 شنیع است تفصیل کلام اینجا گشت که اگر از آنجا و قبور مساجد سجده کردن بجا نب قبور است این بود  
 طریق تصور است یکی آنکه سجده قبور بر نزد مقصود عبادت آن و از چنانکه بت پرستان می پرستند دوم  
 آنکه مقصود و منظور عبادت وی تھا دارند ولیکن اقتضا کند که توجه قبور ایشان در نماز و عبادت حق  
 موجب قرب و در نماز وی تھا و موقع عظیم است تزدحق تھا از جهت شمال است عبادت و مبالغه  
 در تعظیم انبیا روی و این هر دو طریق نامرغی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر صریح است و ثانی  
 نیز حرام و ممنوع از جهت شمال بر شرک خفی و بر تقدیر لعن متوجه است و نماز کردن بجا نب قبر بی  
 یام روی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و عکس را از علم در این خلاف نیست اما اگر قرب  
 قبر ایشان سجده یا کنته نمازی گذاردن بی توجه بجا نب آن تا شرکت مجاورت با متضمن کبر  
 حسب مظهره ایشان است و باید او نورانیت و روحانیت ایشان عبادت کمال و قبول باید در چنانکه  
 نمی آید و بلکه تزار و ذکر و اذکار شیخ ابن حجر فی شرح مشکوٰۃ دیگر آنکه بعضی مردم منع میکنند نماز گذاردن  
 در مقبره و حدیثی در بنیاب روایت میکنند پس بعضی منع می کنند مطلقا نظر بر ظاهر حدیث و بعضی میگویند  
 که اگر خاک پاک باشد از یم و خون و نجاسات که جدا گردد از امورات جائز باشد و هر وقت از او  
 قبر را و سجده کردن آنرا و کله نهادن حرام و ممنوع است و در بوسه دادن قبر و الدین روایت است  
 نقل میکنند و صحیح است که بایچیز است و از آنجمله است که آنحضرت را بهفت دینار بود ظاهر پاره  
 از دینار از جای آورده بودند همه را بر فطر قسمت کرده الا شمس بیعت از ان در خانه یا قیامده بود  
 بیعت از عالم تا اتفاق نکرد آنرا روایت است از سهل بن سعد که گفت بودند در سوره اصلی الله علیه  
 و سلم بیعت دینار که نموده بود آنرا نزد عایشه و چون مرغیب شد فرمود و قبر است آن و بیعت که خرج کند  
 بعد از ان بیعتش شد آنحضرت علیه اسلام و باز داشت عایشه را از ان شعلی که در حضرت کار  
 آنحضرت داشت تا فرمود آنحضرت سه بار و هر بار عارض شد میوشی و عایشه را مشغولی پس فرستاد آنرا

نزد علی و تقدری کرد آنرا دور روایتی آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام حال آن تکیه کرده افتاده است  
 بر سینه عایشه چه شد عایشه آن را بب گفت عایشه نزد من است فرمود اتفاق کن آنرا در پیشش شد  
 و چون پیشش آمد فرمود اتفاق کردی آنرا گفت نکرده ام پس طلبید و نهاد آن دنیا نیز او را گفت است  
 مبارک خود فرمود چیست گمان تو چه بود پروردگار خود اگر ملاقی شود او را این معنی دانی که دی باشد و  
 البیضاء و چون شام شد روز دوشنبه فرستاد عایشه بر یکی از زمان انصار که دوست وی بود چراغ  
 را که قطره از روغن در خانه تو باشد بچکان در چراغ که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در صدمت است  
 سبحان الله همین زمان هفت دنیا تقدری کرده شده است و وجه روغن چراغ در خانه پیدا نیست  
 اینجاست مریدان طریقه اتباع را که خانه یرمال دارند و ذمه از دیار اموال محرمه مشغول اند  
 محبت خدا و رسول و اتباع او میکنند و از انجمله وصایا آنحضرت در شان انصار است آورده اند که  
 چون در ایام مرض روزی هفتی حاصل شد بیرون آمد و با مردم نماز کرد و خطبه خواند و فرمود ان  
 علیه بدستیکه انصار علیه بی فتح حسین و سکون تخانیه و بار موحده یعنی جامه وان دور روایتی کردی  
 و عیبی و کفش بی فتح کات و سکون راوشین سحبه شکیه حیوان چنانکه معده مرایشان را شیشه و او انصار  
 را کفش و عیب یعنی خاصه من و محل سر من اند و فرمود با ایشان بجزت کردم و مرا جای دادند و لغت محبت  
 و اخلاص و دوستی و مواسبات من و با شما بجای آوردند بان خدا که نفس من بید قدرت است  
 که من دوست میدارم ایشان را آورده اند که چون انصار دیدند که مرض آنحضرت روز بروز زیاد میگردد  
 در خانه های خویش جنبه داران شدند و حیران و سر اسیمه گرد مسجد نبوی میگشتند و میگفتند که می بینیم  
 که آنحضرت از دنیا نقل کند و بنید انم که بعد از وی حال ما چون شود و کیفیت حال ایشان بعضی عیب  
 صلی الله علیه و سلم رسید بر خاست و کستی بردوش علی دوستی بردوش فضل انداخت و با پاس  
 مبارک در زمین می کشید و عباس پیش آنحضرت میرفت تا مسجد شریف آمد و بر پایه اول از پشت  
 و عصابه بر سر مبارک بست پس مردم بروی جمع شدند و بعد از حمد و ثناء خداوند تعالی فرمود  
 کرده مردم من رسیده که شما از موت من می شنید گو یا منکر موت اید و بیک جهت انکار موت پیغمبر خدا  
 نماید شمار انجمله اندر مرگ من و مرگ شما فرود که آنک است و انهم میتون و فرمود هیچ پیغمبر دریا  
 قوم خود چا و پذیرانده تا من در میان شما جا و بد با تم بدانید و آگاه باشید که باز گشت من و شما همه

خداوند



نخداوند است و وصیت میکنم به مهاجرین اولین نیکی بجای آید و وصیت میکنم به مهاجرین را که با یکدیگر بیگانه  
 و پس خواند سوره و العصر را تا آخر و این آیه بخواند فصل مستقیم تو لقیم ان تعذانی الارض و قفطع  
 ارحا کلمه اشارت است بانچه ملوک و امر ابرو و انیه و عبا سیاهل بیت نبوت کرده اند از جفا و ستم و وصیت  
 میکنم شما را در شان انصار و فرمودای انصار بعد از من جماعتی را بر شما ایشا و اختیار خوانند که در  
 شایه ترا جمع خوانند و انصار گفتند یا رسول الله بگو که ما با ایشان چگونه فرموده کنی تا از انیکه در  
 حوض کوفه زمین رسیده آورده اند که در زمان معاویه بر یک از انصار ظلمی میکردت پس بنظرم از معاویه  
 رضی الله عنه آمد و بیعتات نکرد و او ای نداد انصاری گفت رسولی که از اهل الله علیه و سلم خبر داده که  
 بر ما ستم خواهد رفت معاویه گفت پس شما چه فرموده است گفت فرموده است که صبر کنید گفت پس  
 برو صبر کن عباس گفت یا رسول الله در شان قریش نیز وصیت فرما فرمود وصیت میکنم با من ام  
 یعنی ابره قلافت مر قریش را و فرمود الا که من قریش و بلال را بخونم و فرمود مردمان را که کن ما جمع  
 شوند که منجر جسم وصیت کنی ایشا را بگو که این آخر وصیت است از رسولی که اهل الله علیه و سلم پس  
 بلال بموجب فرموده عمل نمود در سواق مدینه سلطه ستادی در داد تمام مردم خورد و بزرگ چون این  
 پیشینند در مای خانها و دوگانها خورد از وصیت اضطراب همچنان کشاده گنداشتند و در سبب شریف جمع  
 آمدند حتی که گویند دختران از درون خانهای خود بیرون آمدند و چهاران مردم حاضر آمدند که سبب را کنایه  
 ایشان نماند و فرمود او سوا لمن و را که پس خطبه بلینه طویله خوانده و هر چه از احکام و فشریح و مو غلط  
 لغت صح و ادب مناسب وقت و حال بر او تقییم کرد و اعلام نمود و فرمود ای مردمان وقت بیرون رفتن  
 من در میان شما نزدیک رسیده هر که این منعی باشد استیقامی حق خود نماید از نفس مال و غرض از  
 هر چه باشد بقصاص ان بگیرد کی بر خاست و گفت یا رسول الله مرا از تو دو سه درهم است فرمود  
 ما کذب نمی کنم کسی را و سوگند میدهم این سه درهم از چه مهر است گفت سوزی میکنی بر او گذشت مرا فرمود که  
 که سه درهم بوی بره فرمود ای فضل سه درهم بوی بره و فرمود ایها الناس هر کس که بر کوفتی بود با  
 که امروز از او کردن خود او کند و بگوید از فضیلت می ستم بدانید و آگاه باشید که فضیلت نیاتنی از وصیت  
 اخرت است پس مردی برخاست و گفت در هم از مال غنیمت خیانت کرده بودم و در گردن نیست فرمود  
 چرا خیانت کرده بودی گفت یا رسول الله بدانم چرا بودم فرمود ای فضل آرا از وی بستان آنگاه

فرمود ای گروه مردم هر کس که در وی صفتی هست <sup>از</sup> آن بدی بر زیاده که بر خیزد تا برای وی دعا کنم  
مردی برخاست و گفت یا رسول الله من کذاب و زن گوی و بسیار خواهم فرود بار خدا یا ویرا صدق  
روزی کن و خواب را از وی دور کن بر هر وقت که بیداری خواهد مردی دیگر برخاست و گفت یا رسول  
من کذاب و منافق و بیخ بدی نیست که از من در دهر دنیا بدی عمر بن الخطاب گفت ای مرد خود را بخت  
ساختی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود نصیحت دنیا مهرون است از نفسی تا آخرت فرود بار خدا یا ویرا صدق  
درستی و ایمان سینه کن دل را در از بدی دور در و بیکی مایل گردان و عمر کل گفت که رسول خدا صلی  
علیه و سلم از آن بجنده افتاد و گفت عمر با من است و من با عمر و حق با عمر است هر جا که باشد پس آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم از چنین و غطو تا که کرد و در آمد خانه شریف راه هم چنین بجا آورد آنحضرت صلی الله  
و سلم در حق تمام اصحاب رضی الله عنهم و فرمود می رسد من بر شما کفر او شرک را و لیکن می رسم از دنیا  
که رغبت نه کنی در آن و تقاضا کنی یک دیگر و رغبت کرد با زواج مطهرات و گفت بر شما باد که در گوشه  
خانه خود را نگاه دارید و خود را از ناحم مسنون بپوشید و در خواند این آیت او قرن فی بیکر و ابرین  
تبرج با پاییه الاولى و از آن جمله است یا رسول الله علیه و سلم بود مسواک پیش از نیت رویت کرده است  
عالیقه رضی الله عنها که آنحضرت در کنار من و سینه من تکیه کرده بود ناگاه عبد الرحمن بن ابی بکر رسید  
در دست وی مسواک تر بود پس را ز کرد آنحضرت نظر مبارک خود در او پهنوی مسواک پس دست من کرد  
میدار وی مسواک را و او را بواجب است پس نظرم بچهرت که ایابگیرم هر که تا بین مسواک یا این است  
کرد بر مبارک خود کتاری بگیم پس خائیم در زم کردم آن مسواک را پس داوم بدست مبارک و می سوک  
پس مسواک که نیکو دست را آنچه مسواک میا بدست باز دور پس افتاد دست وی یا افتاد مسواک از دست  
شریف وی پس خائیم کرد تعجباً این چه درین من در آخر روز از دنیا و اول روز آخرت را زینجا است که تمام  
رضی الله عنها فرمود که در برابر من از مطهره و می گفت از نعمت باقی الهی است بر من که رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم وفات یافت در بیت من و در روز جنت من و در خانه من و حاقه من و در هر منی غلبه با جمع کرد  
در روی تو درین من نزد موت وی و در رویا لب لب از حدی که تخریج کرده است آنرا محلی می آید که  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت مرا ایته را در مرض خود بیارم مسواک تر و شج آنرا پس بپوشیده که تمام من  
آنرا مشاهده کردید بر من برقی تو در مسواک کرد و بر من گفت بنده مسکین غصه اش بر زید العالم فرمود